



Theorizing the Philosophy of State and Political System: A Comparative Study of Western and Islamic Political Thought

Mohammad Ali Fathollahi

Associate Professor, Department of Political, International and Legal Studies, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

Mehdi Haghshenas

PhD Candidate in Political Science, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran (Corresponding Author).

Email: Haghshenas.ndu@gmail.com

Abstract

The state, as a social and political institution, has long been the subject of extensive debate in the field of political philosophy. Political philosophy generally examines the principles, institutions, and power relations within society, seeking to answer questions such as "What type of government should rule over people?" and "What is the basis of a government's legitimacy?" In this context, various theoretical frameworks have been proposed throughout history by thinkers and philosophers from both Western and Islamic traditions. This article aims to comparatively analyze the philosophical foundations of the state and political system in the theoretical works of Western and Islamic thinkers, conducting a comparative examination of these two approaches. The study specifically focuses on the question of how Western and Islamic political theories regarding the state and political system align or differ from one another. The research assumptions are grounded in a comprehensive review of the views of Western thinkers such as Plato, Aristotle, Machiavelli, Hobbes, Locke, and Rousseau, alongside those of Islamic scholars including Al-Farabi, Avicenna, Suhrawardi, Mulla Sadra, Allameh Tabatabai, Imam Khomeini, and other foundational thinkers. In this regard, while examining the theoretical foundations of these perspectives, the article provides an analysis of the "Theory of Guardianship of the Islamic Jurist" in the Islamic Republic of Iran. The methodology of this research follows an analytical-comparative approach, employing historical and comparative analyses to scrutinize the philosophical and political underpinnings of these theories. Additionally, the study investigates the position of the Theory of Guardianship of the Islamic Jurist within the framework of the Islamic Republic of Iran, with emphasis on "religious democracy." Consequently, this article seeks to highlight the prominent role of Islamic philosophy in shaping unique governmental models such as the Islamic Republic of Iran, which continues to stand firm against Western political systems.

Keywords: Philosophy of the State, Western Political Philosophy, State Theory, Theory of Guardianship of the Islamic Jurist, Political Thought.



سال سوم، شماره چهارم (پیاپی ۱۱)، زمستان ۱۴۰۳، صص. ۹۳-۱۲۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۰۸ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۵

مقاله پژوهشی

نظریه پردازی در فلسفه دولت و نظام سیاسی؛ رهیافتی تطبیقی به اندیشه‌های غربی و اسلامی

محمدعلی فتح‌الهی

دانشیار گروه مطالعات سیاسی، بین‌المللی و حقوقی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

مهدی حق‌شناس

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: Haghshenas.ndu@gmail.com

چکیده

دولت به‌عنوان یک نهاد اجتماعی و سیاسی، از دیرباز محل بحث‌های گسترده‌ای در عرصه فلسفه و اندیشه سیاسی بوده است. فلسفه سیاسی، به‌طور کلی، به بررسی اصول، نهادها و روابط قدرت در جامعه می‌پردازد و در پی پاسخ به پرسش‌هایی از قبیل «چه نوع دولتی باید بر مردم حکمرانی کند؟» و «مبنای مشروعیت حکومت چیست؟» می‌باشد. در این راستا، نظریه‌پردازی‌های مختلفی در طول تاریخ از سوی اندیشمندان و فلاسفه در هر دو حوزه غربی و اسلامی مطرح شده‌اند. این مقاله درصدد است تا مبانی فلسفه دولت و نظام سیاسی در نظریه‌پردازی‌های اندیشمندان غربی و اسلامی را به‌طور مقایسه‌ای تحلیل کند و به بررسی تطبیقی میان این دو رویکرد بپردازد. این تحقیق به‌طور خاص بر این پرسش تمرکز دارد که چگونه نظریات سیاسی اندیشمندان غربی و اسلامی در مورد دولت و نظام سیاسی با یکدیگر هم‌خوانی دارند یا تفاوت می‌کنند. مفروضات این تحقیق بر اساس بررسی گسترده آرای اندیشمندان غربی از جمله «افلاطون»، «ارسطو»، «ماکیاولی»، «هابز»، «لاک» و «روسو» در کنار آرای متفکرین اسلامی همچون نظریات «فارابی»، «ابن سینا»، «سهروردی»، «ملاصدرا»، «علامه طباطبائی»^(ره)، «امام خمینی»^(ره) و دیگر اندیشمندان پایه‌گذاری شده است. در این راستا، این مقاله ضمن بررسی مبانی این نظریات، تحلیلی از «نظریه ولایت فقیه» در جمهوری اسلامی ایران ارائه می‌دهد. روش‌شناسی این تحقیق به شیوه تحلیلی-مقایسه‌ای انجام شده است و به‌منظور بررسی دقیق‌تر مبانی فلسفی و سیاسی این نظریات، از تحلیل‌های تاریخی و تطبیقی بهره برده شده است. همچنین در این پژوهش، جایگاه نظریه ولایت فقیه در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر «مردم‌سالاری دینی» مورد بررسی قرار گرفته است. در نتیجه، این مقاله به دنبال نشان دادن نقش برجسته فلسفه اسلامی در شکل‌گیری مدل‌های حکومتی خاص مانند جمهوری اسلامی ایران است که بر مبنای آن همچنان در برابر نظام‌های غربی ایستادگی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: فلسفه دولت، فلسفه سیاسی غرب، نظریه‌پردازی دولت، مردم‌سالاری دینی، نظریه ولایت فقیه.

شاپا الکترونیک: ۹۹۷۲-۲۰۴۱ ♦ شورای عالی نظریه‌پردازی، نقد و مناظره ♦ فصلنامه نظریه‌پردازی راهبردی

<https://theory.sndu.ac.ir/> E-ISSN: 3041-9972



صحت مطالب بر عهده نویسنده مقاله است؛ همچنین آرا و مفاهیم نظری مقاله بیانگر دیدگاه دانشگاه عالی دفاع ملی یا تأیید شورای عالی نظریه‌پردازی، نقد و مناظره نیست.

مقدمه

فلسفه دولت به‌عنوان یکی از مباحث اساسی در حوزه فلسفه سیاسی، همواره مورد توجه اندیشمندان غربی و اسلامی بوده و پرسش‌هایی بنیادین را پیرامون چیستی، چرایی، کارکردها، مشروعیت و حدود اختیارات دولت پیش روی بشر نهاده است. این پرسش‌ها که ریشه در تاریخ تفکر انسانی دارند، از دوران باستان تا معاصر، مسیر تحولات گسترده‌ای را طی کرده‌اند و در تقابل یا تعامل با زمینه‌های دینی، اجتماعی و معرفتی زمان خود شکل گرفته‌اند. از این‌رو، بررسی تطبیقی مبانی فلسفی دولت در نظریات اندیشمندان غربی و اسلامی، فرصتی ارزشمند برای کشف نقاط اشتراک، افتراق و عمق نظریه‌پردازی‌ها در باب نظم سیاسی فراهم می‌آورد. ضرورت پرداختن به این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که جهان امروز، بیش از پیش درگیر بحران‌های مفهومی، سیاسی و فرهنگی پیرامون ماهیت قدرت، مشروعیت دولت و جایگاه مردم در حاکمیت است. در این میان، بازخوانی مبانی نظری موجود و تلاش برای فهم تطبیقی آن‌ها در سنت‌های مختلف، می‌تواند در پاسخ‌گویی به چالش‌های فکری و عملی موجود در جوامع اسلامی و حتی جهانی نقش مؤثری ایفا کند. هدف اصلی این پژوهش، تحلیل و مقایسه مبانی نظری دولت در دو سنت فکری غربی و اسلامی با تأکید بر آرای برجسته‌ترین فیلسوفان این دو حوزه است تا نشان دهد که چگونه بنیان‌های فلسفی و پیش‌فرض‌های معرفتی، تأثیر مستقیمی بر مدل‌های دولت و حکومت‌داری داشته‌اند. همچنین تلاش می‌شود به این سؤال پاسخ داده شود که آیا می‌توان از رهگذر این تطبیق، به نظریه‌ای تلفیقی یا حداقل فهمی بیناذهنی در باب دولت دست یافت؟ روش تحقیق در این پژوهش، به‌صورت تحلیلی-تطبیقی است. با تحلیل محتوای آثار فلسفی و سیاسی اندیشمندان غربی و اسلامی، تلاش شده تا با روش مقایسه‌ای، نقاط مشترک و متمایز آن‌ها آشکار شود. منابع این پژوهش شامل متون کلاسیک و معاصر، کتب مرجع، مقالات علمی و متون معتبر فلسفی است که با رویکردی نظام‌مند مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

پیشینه پژوهش

در تاریخ فلسفه سیاسی، مباحث مرتبط با دولت و نظریه‌های سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از یک‌سو، در فلسفه سیاسی غرب، موضوعات مختلفی مانند دموکراسی، حقوق بشر، عدالت و حکومت‌های مشروع مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند؛ از سوی دیگر، در اندیشه‌های اسلامی،



مسئله حکومت اسلامی، عدالت اجتماعی و مشروعیت حکومت در بستر شریعت و عقل به‌ویژه در عصر معاصر، مورد توجه قرار گرفته است. در این بخش، به بررسی مفصل و تحلیل آثار پیشین در این دو حوزه پرداخته و پژوهش‌های قابل توجه در این زمینه را بیان می‌کنیم.

فلسفه سیاسی غرب، که اساساً بر پایه نظریات یونانی و رومی بنا نهاده شده است، ابتدا در دوران کلاسیک با آثار افلاطون و ارسطو آغاز شد و سپس در دوران جدید با ظهور تفكراتی چون لیبرالیسم و مارکسیسم گسترش یافت.

افلاطون در اثر جمهور (۳۸۰ ق.م) نظریه‌ای مطرح کرد که در آن دولت ایدئال به‌عنوان حکومتی که در آن حکمرانان فیلسوف پادشاهان هستند، مطرح شد. در این مدل، عدالت و حکمت در رأس حکومت قرار دارند و هدف نهایی آن، تحقق سعادت و خیر عمومی است. این اثر همچنان تأثیر عمیقی بر فلسفه سیاسی دارد و در قرون متمادی در تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی مرجعی معتبر محسوب می‌شد.

ارسطو در کتاب سیاست (۳۵۰ ق.م) به بررسی و نقد نظریات افلاطون پرداخته و مدلی واقع‌گرایانه‌تر از حکومت‌های مختلف ارائه می‌دهد. او دولت‌های مختلف را به شش نوع تقسیم می‌کند و بر این اساس که هر حکومتی باید بر پایه اصول اخلاقی و عقلانی استوار باشد، تأکید می‌کند. این آثار تأثیر زیادی بر شکل‌گیری نظام‌های سیاسی در غرب گذاشته است.

جان لاک در رساله‌ای در باب حکومت (۱۶۹۰) نظریه قرارداد اجتماعی را مطرح کرد. لاک بر این باور بود که انسان‌ها در وضعیت طبیعی، از حقوق طبیعی برخوردارند که حکومت مشروع باید این حقوق را حفظ کند. طبق نظر لاک، حکومت تنها زمانی مشروع است که از رضایت مردم به وجود آمده باشد و هدف آن حفظ حقوق طبیعی مردم است.

توماس هابز در اثر لویاتان (۱۶۵۱) نظریه‌ای مخالف لاک ارائه داد. او بر این باور بود که در وضعیت طبیعی، انسان‌ها در معرض تهدیدات و جنگ‌های مستمر قرار دارند و برای حفظ امنیت و نظم اجتماعی، نیاز به یک حکومت مرکزی قدرتمند وجود دارد. هابز حکومت را به‌عنوان یک نیروی ضروری برای ایجاد نظم و جلوگیری از هرج و مرج معرفی می‌کند.

جان استوارت میل در رساله درباره آزادی (۱۸۵۹) نظریات جدیدی در باب آزادی فردی و نقش دولت در محدود کردن یا حمایت از آن مطرح کرد. میل بر این عقیده بود که هر فرد باید



آزادی داشته باشد، مگر آنکه اعمال او به دیگران آسیب برساند. این دیدگاه تأثیر زیادی بر شکل‌گیری دموکراسی‌های لیبرال در غرب گذاشت.

کارل مارکس در آثار خود، از جمله مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) و سرمایه (۱۸۶۷)، به تحلیل جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی پرداخته است. او نظریه‌ای اقتصادی و سیاسی درباره چگونگی تغییرات اجتماعی و سقوط سرمایه‌داری ارائه داد و بر این باور بود که تنها در جامعه‌ای بی‌طبقه است که دولت از میان می‌رود. آثار مارکس بر توسعه نظریات سوسیالیستی و کمونیستی تأثیر زیادی گذاشت.

«جان رالز» با اثر عدالت به‌عنوان انصاف (۱۹۷۱) بر این امر تأکید داشت که دولت‌ها باید سیاست‌هایی را اعمال کنند که عدالت را برای همه اعضای جامعه تضمین کند. رالز مفهوم «حالت اولیه» را به‌عنوان روشی برای ارزیابی عدالت در یک جامعه بیان کرد و پیشنهاد داد که در فرایند تصمیم‌گیری، عدالت به‌عنوان اولویت قرار گیرد.

در دهه‌های اخیر، نقدهای جدید به نظریات کلاسیک فلسفه سیاسی وارد شده است. یکی از این نقدها، نقدهایی است که بر اصل لیبرالیسم و عدالت اجتماعی مطرح شده است. به‌ویژه، نظریات فمینیستی و پسااستعماری که بر محدودیت‌های دموکراسی‌های موجود و برابری جنسیتی و نژادی تأکید می‌کنند، نظرات جدیدی در خصوص دولت و فلسفه سیاسی ارائه داده‌اند.

در فلسفه سیاسی اسلامی، مباحث مربوط به دولت و حکومت به‌طور ویژه در آثار فلاسفه‌ای چون فارابی، ابن‌سینا و امام خمینی^(ره) بررسی شده است. در این زمینه، تفکرات اسلامی بیش از آنکه بر اساس تجارب تاریخی و اجتماعی باشد، بیشتر بر اساس شریعت و اصول دینی و اخلاقی بنیان‌گذاری شده است.

فارابی در مدینه فاضله (۹۴۸ میلادی) به بررسی ایدئال‌ترین نوع دولت پرداخته و آن را مدینه‌ای می‌داند که در آن حکمرانان از حکمت و دانش برخوردار هستند. در دیدگاه فارابی، دولت باید به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شود که به سعادت بشر و تحقق عدالت اجتماعی منتهی شود. فارابی به‌ویژه تأکید می‌کند که اصول حکومتی باید بر اساس خرد و عقل استوار باشد.

ابن‌سینا در دانشنامه علایی (۱۰۲۰ میلادی) به نظریه‌های اخلاقی و فلسفی پرداخته است که به‌طور غیرمستقیم به مسائل سیاسی نیز مرتبط می‌شود. او در بررسی‌های خود به ضرورت رهبری



عقلانی و حکومتی مبتنی بر عدالت تأکید دارد و معتقد است که حکمرانان باید درک درستی از واقعیت‌ها و مصالح جامعه داشته باشند.

ماوردی در اثر احکام السلطانیه (۱۰۴۶ میلادی) به‌طور خاص به مسائل سیاسی و حکومتی پرداخته و شریعت را به‌عنوان منبع اصلی مشروعیت حکومت در اسلام معرفی می‌کند. او معتقد است که حکومت اسلامی باید به‌گونه‌ای باشد که عدالت را در جامعه برقرار کند و از فساد جلوگیری نماید. همچنین، او به‌ویژه بر ویژگی‌های اخلاقی حکمرانان تأکید دارد.

امام خمینی^(ره) در اثر ولایت فقیه (۱۹۷۰) به‌طور خاص به مشروعیت حکومت اسلامی از دیدگاه فقهت و جایگاه ولی فقیه پرداخته است. وی نظریه ولایت فقیه را مطرح کرد و بر این باور بود که برای اداره امور جامعه اسلامی، نیاز به رهبری فقیه دارای اجتهاد است که از شریعت و اصول اسلامی آگاهی کامل داشته باشد.

در قرن بیستم، برخی از متفکران اسلامی همچون علامه طباطبائی^(ره) در مورد رابطه میان فلسفه سیاسی و اسلام و نحوه حکومت در جهان معاصر بحث کرده‌اند. آثار این متفکران به‌ویژه در تحلیل مسائل سیاسی پس از انقلاب اسلامی ایران و در راستای تأسیس جمهوری اسلامی اهمیت زیادی دارد.

با توجه به پژوهش‌های انجام‌شده در دو حوزه فلسفه سیاسی غرب و فلسفه سیاسی اسلامی، می‌توان به این نتیجه رسید که در غرب، عمده تمرکز بر آزادی فردی، دموکراسی و حقوق بشر است. درحالی‌که در فلسفه سیاسی اسلامی، مباحث حکومت به‌ویژه بر اساس شریعت و اصول دینی و اخلاقی بنا نهاده شده است. با وجود شباهت‌های فراوان میان این دو سنت فکری، تفاوت‌های قابل توجهی در نگرش به مشروعیت حکومت، نقش دین و اخلاق در سیاست و مفهوم عدالت وجود دارد که این پژوهش با هدف پر کردن شکاف‌های موجود در مطالعه تطبیقی بین فلسفه سیاسی غرب و اسلام، به تحلیل تطبیقی از دیدگاه‌های مختلف در این دو سنت فکری پرداخته است.

۱. چهارچوب مفهومی و نظری پژوهش

در این تحقیق، چهارچوب مفهومی و نظری پژوهش به‌طور عمده حول دو محور اصلی «فلسفه دولت» و «نظریه‌پردازی سیاسی» در سنت‌های غربی و اسلامی استوار است. این چهارچوب باید



تمامی سؤالات و چالش‌های مطرح در خصوص نظریات دولت، مشروعیت، دموکراسی و عدالت اجتماعی را پوشش دهد. این بخش، محوری‌ترین اصل تحقیق است و سعی دارد مفاهیم اساسی در هر دو سنت فکری را به‌صورت دقیق و عمیق مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

۱-۱. فلسفه دولت

به‌عنوان بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین مفهوم در نظریه‌پردازی سیاسی، فلسفه دولت از دیرباز تا به امروز مورد توجه اندیشمندان مختلف قرار گرفته است. در واقع، فلسفه دولت به مجموعه‌ای از اصول، قواعد و آرای فلسفی گفته می‌شود که به تبیین چرایی و چگونگی تشکیل دولت‌ها، حدود و مرزهای اقتدار دولتی، توجیه قدرت سیاسی و حقوق شهروندان پرداخته و مشخص می‌کند که یک دولت چگونه می‌تواند مشروعیت خود را توجیه کرده و از حقوق بشر و آزادی‌های فردی محافظت کند. در سنت‌های غربی، مفهوم دولت به شکل‌های مختلفی توسط فیلسوفان متعدد مطرح شده است. از جمله مهم‌ترین فیلسوفان در این زمینه می‌توان به افلاطون و آرای او در «جمهور» اشاره کرد. او در این اثر، مفهوم دولت ایدئال را مطرح می‌کند که به‌طور کامل بر اساس عدالت و تقسیم وظایف در جامعه شکل می‌گیرد. افلاطون اعتقاد داشت که دولت باید در دستیابی به خیر عمومی و عدالت تلاش کند.

در همین راستا، دولت باید به‌وسیله حکیمان یا فیلسوفان رهبری شود. در ادامه تاریخ فلسفه سیاسی غرب، نظریات هابز و لاک نیز در خصوص توجیه دولت از طریق قرارداد اجتماعی و ضرورت وجود یک حکومت مطلقه یا محدود در شرایط مختلف اجتماعی و سیاسی بسیار تأثیرگذار بودند. در مقابل، در فلسفه سیاسی اسلامی، اصول دولت‌داری و مفهوم دولت به‌طور خاص از درون منابع دینی، فقهی و اصول اخلاقی اسلامی استخراج شده است. در قرآن و سنت، مفهوم حکومت و نقش حاکم در جامعه اسلامی به‌طور گسترده‌تری بررسی شده است. در قرآن، وظیفه حاکمان به رعایت عدالت، صداقت و تقوا تأکید شده است و در سنت نبوی نیز این مفاهیم ادامه یافته است. در نهایت، در دوران معاصر، نظریه ولایت فقیه به‌عنوان یک مدل حکومتی در جمهوری اسلامی ایران مطرح شده است که در آن، ولی فقیه به‌عنوان مرجع عالی سیاسی و دینی، نقش هدایت جامعه اسلامی را ایفا می‌کند.

۱-۲. نظریه پردازی سیاسی

تحلیل و مقایسه مدل‌های حکومتی نظریه پردازی سیاسی به عنوان فرایندی که در آن تئوری‌های مختلف در زمینه اصول، کارکردها و اهداف حکومت مطرح می‌شود، نقش اساسی در فلسفه سیاسی ایفا می‌کند. این نظریه‌ها از یک سو به تحلیل اصول کلیدی همچون مشروعیت، عدالت، حقوق بشر، آزادی و دموکراسی پرداخته و از سوی دیگر، به تدوین مدل‌های حکومتی می‌پردازند که می‌تواند در هر کشوری یا منطقه‌ای اعمال شوند.

در این چهارچوب، می‌توان به تحلیل تطبیقی نظریات مختلف غربی و اسلامی در خصوص حاکمیت و دولت‌داری پرداخت. در فلسفه غرب، مدل‌های مختلفی از حکومت مورد بررسی قرار گرفته‌اند. لیبرالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی و نظریات مارکسیستی هرکدام نگاهی متفاوت به ساختار دولت و نوع مشارکت شهروندان دارند. در این مدل‌ها، تأکید بر حقوق فردی و عدالت اجتماعی و توزیع منابع به شکل برابر است. در مقابل، در فلسفه اسلامی، به‌ویژه در «نظریه ولایت فقیه» که توسط امام خمینی^(ره) مطرح شد، مدل حکومتی از نوع دینی و فقهی ارائه می‌شود که در آن مقام رهبری بر اساس شریعت و فقه اسلامی مشروعیت می‌یابد. در این نظریه، حکومت اسلامی به‌طور ویژه بر تأسیس عدالت اجتماعی از طریق نظارت دینی و فقهی تأکید دارد. ولی فقیه در این مدل به عنوان حاکم مشروع و ولی امر مسلمانان، به هدایت سیاسی و اجتماعی جامعه می‌پردازد.

۱-۳. مشروعیت حکومت

منابع و توجیه قدرت دولتی مشروعیت یکی از مهم‌ترین مفاهیم در فلسفه سیاسی است که به چگونگی توجیه و پذیرش قدرت دولتی از سوی مردم اشاره دارد. مشروعیت به معنای پذیرش و تأیید قدرت حکومت از جانب شهروندان است. در این زمینه، فیلسوفان مختلف غربی و اسلامی نظریات گوناگونی ارائه داده‌اند؛ در فلسفه غرب، نظریه‌ای همچون «قرارداد اجتماعی» که توسط فیلسوفانی چون هابز، لاک و روسو مطرح شد، سعی داشت تا مشروعیت حکومت را از طریق توافقات اجتماعی میان مردم و حکومت توجیه کند. هابز در نظریه خود، مشروعیت دولت را در شکل‌گیری قرارداد اجتماعی می‌داند که افراد برای جلوگیری از آشوب و هرج و مرج، خود را تحت سلطه یک حاکم مطلقه قرار می‌دهند. درحالی‌که لاک معتقد است مشروعیت حکومت باید از رضایت عمومی مردم ناشی شود و حکومت باید از حقوق طبیعی شهروندان دفاع کند. در مقابل،

در فلسفه اسلامی، مشروعیت حکومت از دو منبع مختلف ناشی می‌شود؛ یکی از احکام شرعی و دینی و دیگری از ویژگی‌های فقهی و دینی حکومت. در این زمینه، در جمهوری اسلامی ایران، ولایت فقیه به‌عنوان مبنای مشروعیت حکومتی مطرح است که در آن، ولی فقیه به‌عنوان ولی امر مسلمانان باید با توجه به شریعت اسلامی و اصول اخلاقی به رهبری بپردازد.

۱-۴. دموکراسی

دموکراسی به‌عنوان حکومتی که در آن اراده مردم و مشارکت عمومی نقش اساسی دارد، یکی از مهم‌ترین مفاهیم در فلسفه سیاسی غربی است. در فلسفه غرب، دموکراسی در مدل‌های مختلفی مانند دموکراسی لیبرال، دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مستقیم بررسی شده است. در این مدل‌ها، تأکید بر حقوق فردی، برابری سیاسی و آزادی بیان است و مردم از طریق انتخابات و مشارکت در فرایندهای سیاسی به انتخاب حکومت می‌پردازند. در فلسفه اسلامی، دموکراسی به‌صورت خاص با مدل حکومت اسلامی پیوند خورده است که در آن، نظارت‌های دینی و فقهی نقش حیاتی دارند. در جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه در نظریه ولایت فقیه، دموکراسی بر اساس اصول شریعت و نظارت فقیه مورد توجه قرار دارد. در این سیستم، علاوه بر تأسیس انتخابات عمومی، ولی فقیه به‌عنوان رهبری مذهبی و سیاسی نقش اساسی در هدایت کشور دارد.

۱-۵. عدالت اجتماعی و حقوق بشر

مقایسه و تحلیل مفاهیم عدالت در دو سنت فکری عدالت اجتماعی و حقوق بشر از دیگر مفاهیم اصلی در تحلیل‌های فلسفه سیاسی هستند که در این مقاله به آن‌ها پرداخته خواهد شد. در فلسفه غرب، عدالت اجتماعی به‌ویژه در قالب عدالت توزیعی، برابری در حقوق و دسترسی به منابع و فرصت‌ها مطرح می‌شود. فیلسوفانی چون جان رالز درباره «عدالت به‌عنوان انصاف»، عدالت را به‌عنوان توزیع برابر منابع و فرصت‌ها در نظر می‌گیرند. در فلسفه اسلامی، عدالت اجتماعی به‌ویژه در زمینه‌های فقهی و شریعت اسلامی تبیین می‌شود و تأکید بر رعایت حقوق فردی در بستر اجتماعی، تقسیم عادلانه منابع و تأسیس یک حکومت اسلامی مبتنی بر اصول اخلاقی و دینی دارد. در این مدل، عدالت بیشتر از آنکه به برابری در منابع و دسترسی‌ها اشاره کند، به تحقق نیکوکاری، رعایت حقوق شهروندان و اجرای شریعت برای ایجاد فضایی عادلانه در جامعه اسلامی می‌پردازد.

۲. فلسفه دولت و نظام سیاسی در اندیشه نظریه پردازان غربی

فلسفه دولت در سنت اندیشه‌ورزی غربی، یکی از بنیادی‌ترین حوزه‌های تفکر سیاسی محسوب می‌شود که از یونان باستان آغاز شده و تا اندیشمندان پست‌مدرن ادامه یافته است. در این بخش به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های فلاسفه و نظریه‌پردازان غربی درباره چیستی، ضرورت، کارکردها و مشروعیت دولت می‌پردازیم. بررسی این اندیشه‌ها به ما کمک می‌کند تا درک عمیق‌تری از تطور مفهومی «دولت» در بستر تحولات فلسفی و تاریخی غرب داشته باشیم.

۲-۱. سنت آگوستین^۱ (۳۵۴-۴۳۰)

آگوستین از نوافلاطونیان به شمار می‌آید، وی در کتاب مشهورش، «اعترافات» می‌گوید که آشنایی وی با افلاطون از طریق آثار «فلوطين» صورت گرفت و همین امر باعث گرایش وی به دیدگاه نوافلاطونی شد و با ترکیب کردن اندیشه کلاسیک با ایده‌های مسیحی به تنظیم شیوه جدیدی از تفکر پرداخت. آگوستین با ارائه جایگاه اخلاق، عدالت، قانون طبیعی و زمانی و مشترک‌المنافع نظریه «جنگ عادلانه» خود را شکل می‌دهد. درحالی‌که او را به‌عنوان پدر نظریه جنگ عادلانه شناخته‌اند، اما سابقه آن به آبای قبلی کلیسای سنت امبروز و حتی افلاطون و ارسطو می‌رسد ولی آگوستین تأثیر عمیقی در بسط آن داشت (Syse henrik, 2010:114). آگوستین محور اساسی جنگ عادلانه را گناه اولیه می‌داند که در آن انسان دچار زندگی مادی شده و برای رهایی از آن و شکل‌گیری زندگی معنوی جنگ عادلانه را شکل می‌دهد. آگوستین در این باره می‌نویسد: «انسان پس از معصیت و هبوط، گرفتار بردگی و مالکیت خصوصی و دولتی شد» (بارنوبکر، ۱۳۵۸: ۲۸۸). مهم‌ترین حادثه در زمان وی با انهدام امپراتوری رم به دست آلاریک روی داد، عده‌ای پیدایش مسیحیت را عامل سقوط رم دانستند و آگوستین سعی کرد با نوشتن کتاب «شهر خدا» به آن‌ها پاسخ دهد. نوشتن این کتاب که شامل موضوعاتی چون رستاخیز، زندگانی آخرت، وظایف یک بنده مسیحی در روابطش با مقامات کشوری و جنگ عادلانه است سیزده سال طول کشید و مهم‌ترین منبع پیرامون جنگ عادلانه است (فاستر، ۱۳۷۷: ۳۹۲).

1. Saint Augustinus

۲-۲. توماس آکویناس^۱ (۱۲۲۵-۱۲۷۴)

آکویناس با الهام از ارسطو، دولت را نهادی طبیعی می داند که با نظم دهی به زندگی اجتماعی، انسان را به کمال اخلاقی می رساند. اما او تأکید می کند که قانون طبیعی باید مطابق با قانون الهی باشد و مشروعیت دولت از اطاعت از این قوانین سرچشمه می گیرد. انسان از نگاه آکویناس «مدنی بالطبع» است و پیوند او با دولت امری طبیعی است. از این رو نهاد دولت نیز طبیعی است. او در بخش های مختلف کتاب مذکور این موضوع را تصریح کرده است؛ «از آنجا که بشر حیوانی اجتماعی است، به طور طبیعی هر کسی مدیون دیگری است. این همان چیزی است که موجب حفظ جامعه بشری می گردد» (Aquinas, 2006). آکویناس اساساً متکلمی عقل گراست و نظریات مبتنی بر عقل مشترک بشری که تعامل دین و دولت و تعاون همه ملل دین دار و غیر دین دار را به دنبال دارد، می پذیرد؛ حتی اگر از جنس دینی غیر از دین او (مسیحیت) باشد. وی در مقدمه کتاب جامع علیه کافران (غیر مسیحیان)، می گوید: «چون غیر مسیحیان از قبیل مسلمانان و مشرکان در خصوص مرجعیت و اعتبار کتاب مقدس با ما موافق نیستند، الزام است به عقل طبیعی متوسل شویم که مورد قبول همگان است» (Aquinas, 1929).

۲-۳. توماس هابز^۲ (۱۵۸۸-۱۶۷۹)

هابز در اثر معروف خود «لویاتان»، دولت را راه حل عقلانی برای گریز از وضعیت طبیعی می داند که در آن «جنگ همه علیه همه» حاکم است. او معتقد است که انسان ها با عقد قرارداد اجتماعی، قدرت مطلق را به لویاتان (دولت مرکزی مقتدر) تفویض می کنند تا امنیت و نظم حفظ شود. به اعتقاد بسیاری از صاحب نظران، نگرش جدید به مسائل سیاسی در بستر اندیشه جدید غرب، با دیدگاه های هابز آغاز می شود. هابز معتقد به خروج از منطق الهی - سیاسی است که مابعدالطبیعه و فلسفه سیاسی با آن درگیر بوده است، وی تفکر سیاسی را از قید سنت و توسل به اصول مابعدالطبیعی رها و تفکر سیاسی را به عنوان دانشی مستقل، بر اساس واقعیت های بیرونی استوار نمود. از دید هابز، مرگ شر است و این الزامی عقلی است که انسان ها از مرگ زود هنگام بپرهیزند. به عقیده وی ترسناکی جنگ سبب می شود تا مردمی که در جنگ هستند راهی برای

1. Thomas Aquinas

2. Thomas Hobbes



خاتمه دادن به آن بیابند و افرادی که در جنگ نیستند بخواهند به زندگی در صلح و آرامش ادامه دهند. برخی از مفسران معتقدند که هابز به تشکیل حکومت در قالب لویاتانی غول آسا تعلق دارد که اراده‌ای جدا از شهروندان دارد و خود، منشأ حق و تکلیف و یگانه منبع قانون است؛ راه حل اصلی هابز برای مسئله جنگ این است که بیشتر مردم موافقاند که کاملاً تابع حاکمی با قدرتی تمام و کمال و مطلق شوند. به عبارتی انسان‌ها به حکم عقل آرام و رام نمی‌شوند، بلکه تنها راه ایجاد و آرامش و امنیت در میان آن‌ها بهره‌گیری از نیرومندترین شور و هیجان آدمی یعنی ترس از مرگ است که حاکم مطلق در دل ایشان بیفکند (شهرآیینی و همکاران، ۱۳۹۷: ۸۵). نظریه سیاسی هابز متضمن گذر از وضع طبیعی به وضع مدنی و از وضع جنگ به وضع صلح است. هابز امنیت و صلح را مهم می‌شمارد و هدف عمده او ترویج صلح و دستیابی به صلح است. لویاتان همان جسم مصنوعی است که عهده‌دار تأمین رفاه و صلح برای انسان است (Yurduze, 2006:9). هابز ادعا می‌کند که میل و آرزو، ترس، واهمه و احساس، واقعیت‌های دائمی زندگی هستند و زندگی که در حرکت است نمی‌تواند آرام باشد. بنابر این تنها با ورود به وضع مدنی است که می‌توان سلسله بی‌انتهای خواست‌های انسان را کاهش داد از نظر هابز «بی‌پایانی میل و استمرار ترس از شرایط طبیعی ناگوار زندگی است که به نظر می‌رسد با تشکیل یک ملت بتوان از شدت آن کاست» (Scroll, 2005: 243).

۲-۴. جان لاک^۱ (۱۶۳۲-۱۷۰۴)

اندیشه سیاسی لاک در «دو رساله در باب حکومت» مطرح شده است. این کتاب را لاک در رد نظر دیگر متفکر سیاسی قرن هفدهم انگلیس نوشته است که از نظریه حقوق الهی پادشاهان دفاع می‌کرد و استدلال می‌کرد که اقتدار یا مرجعیت سیاسی را خداوند اعطا نموده است نه گزینش افراد (پولادی، ۱۳۸۶: ۵۲). از دیگر آثار برجسته لاک می‌توان به «نامه‌ای در باب تساهل» اشاره کرد که زندگی فرهنگی و قانون اساسی ایالات متحده را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد؛ او در این کتاب به دفاع از حقوق بشر و الزام جدایی کلیسا از دولت پرداخته است (دبلینی، ۱۳۹۴: ۲۱). لاک در این کتاب در مورد حاکم مدنی می‌نویسد: «وظیفه حاکم مدنی است که با اجرای عادلانه قوانینی برابر، برای همه مردم به طور

1. John Locke

عام و برای هر فردی که تحت سیادت اوست، به طور خاص، از مالکیت مشروع آنان نسبت به چیزهایی که متعلق به زندگی دنیوی آنان است، حراست کند. اگر کسی خیال تجاوز به قوانین مربوط به عدالت اجتماعی و مساوات را که برای تأمین زندگی دنیوی و حراست از آن به وجود آمده است، در سر پیروrand، می‌بایست با تهدید او به مجازات، یعنی محرومیت از منافع و مواهب مدنی، از این عمل او جلوگیری کرد. به همین دلیل باید حاکمی وجود داشته باشد که از قدرت و توان همه کارگزارانش بهره‌مند باشد، تا بتواند تمام کسانی را که به حقوق افراد دیگر تجاوز می‌کنند، مجازات نماید. بنابر این کل حوزه اقتدار فرمانروا، فقط به امور مدنی مربوط می‌شود؛ وضع قوانین، فرمان‌برداری خواستن از دیگران، مجبورکردن آنان به زور شمشیر، از آن هیچ کس جز فرمانروای مدنی نیست» (لاک، ۱۳۸۳: ۶۰). لاک، برخلاف هابز، دولت را برآمده از توافق برای حفظ «حقوق طبیعی» (زندگی، آزادی و مالکیت) می‌داند. دولت مشروع تنها دولتی است که رضایت مردم را دارد و از حقوق آن‌ها محافظت می‌کند. او پایه‌گذار نظریه دولت مشروطه و تفکیک قواست. برخی از صاحب‌نظران، لاک را نخستین اندیشمند لیبرالیسم به شمار می‌آورند، زیرا اولاً، وی اندیشه مشروطیت را از سنت گذشته جدا کرد و آن را بر مبنای قرارداد اجتماعی گذاشت؛ ثانیاً، زمینه بحث جدی درباره مفاهیم تفکیک قوا، سلطنت مشروطه و قاعده اکثریت را ارائه نمود. به طور خلاصه، نظریه سیاسی لاک عبارت بود از انکار و نفی صریح حق الهی پادشاهان و رد قدرت مطلقه حاکم. در باور لاک، تمام انسان‌ها از حقوق طبیعی آزادی و برابری برخوردار هستند. «وضع طبیعی» لاک، وضعیتی غیر قابل تحمل نیست، اما مشکلاتی در آن وجود دارد، از این‌رو انسان‌ها برای تشکیل جامعه دور هم جمع می‌شوند برای بهتر زیستن. او در مورد قدرت سیاسی اعتقاد دارد که نمی‌توان بدون در نظر گرفتن مقصد و هدف آن یعنی خیر مشترک اعمال شود، برای اینکه انسان‌ها برای حفظ و نگهداری از زندگی، آزادی و مالکیت تن به قرارداد می‌دهند (شه‌ریاری و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۶۳۷).

۲-۵. شارل دو منتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵)

منتسکیو در بخشی از کتاب مشهور خود «روح القوانين» در مورد قوانین طبیعی سخن گفته است تا اینکه به قوانین ثابت در طبیعت می‌رسد. او می‌نویسد: «یکی از قوانین این است که افراد بشر به محض اینکه جامعه‌ای تشکیل دهند، دیگر ضعف‌های خود را احساس نمی‌کنند و در میان آن‌ها تساوی برقرار می‌گردد و این موجب آغاز جنگ می‌شود؛ زیرا در حال تساوی افراد هر جامعه‌ای



فقط نیروی خود را احساس می‌کنند و می‌کوشند عمده منافع را برای خود برگزینند؛ از این‌رو همین امر منجر به وقوع جنگ می‌شود (متسکیو، ۱۳۶۲: ۸۷). او سه نوع دولت «مشروطه»، «جمهوری» و «استبدادی» را متصور شده است که هریک فسادهای خاص خود را دارند؛ متسکیو قدرت را عامل فساد معرفی کرده و معتقد است هر کس که امور زمام را در دست دارد متمایل است که از زمامداری به نفع خویش استفاده کند. همچنین «تفکیک قوا» به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین اصول نظریه‌پردازی سیاسی در دوران مدرن با هدف جلوگیری از تمرکز قدرت و نظارت متقابل، از نظریات وی محسوب می‌شود که به زعم او تنها قدرت است که می‌تواند قدرت را مهار کند (متسکیو، ۱۳۶۲: ۱۵).

۲-۶. ژان ژاک روسو^۱ (۱۷۱۲-۱۷۷۸)

روسو در «قرارداد اجتماعی» مفهوم اراده عمومی را مطرح می‌کند. از دید او، دولت باید تجلی اراده عمومی باشد و تنها آن هنگام مشروع است که در خدمت خیر جمعی باشد. او منتقد نابرابری اجتماعی و بنیان‌گذار اندیشه «دموکراسی مستقیم» است و تأکیدش بر «اراده عمومی» بود. او معتقد بود که انسان در وضعیت طبیعی، معصوم و آزاد است، اما جامعه و مالکیت خصوصی او را فاسد کرده‌اند. از نظر روسو دولت باید بیشترین خیر عمومی و آزادی افراد را تأمین کند. اما آزادی بدون برابری وجود نخواهد داشت؛ بنابر این دولت باید برابری خواه باشد. همچنین برابری به معنای برابری کامل قدرت و ثروت نیست؛ بلکه به این معنی است که هیچ‌کس نباید آن‌قدر ثروتمند باشد که دیگری را بخرد یا کسی نباید آن‌قدر تهیدست باشد که خود را بفروشد. روسو معتقد است که خداوند قدرت و نیروی نیکی و خیر و آفریننده همه جامعه‌های انسانی است. بنیان فلسفه سیاسی روسو بر «اراده عمومی» قرار دارد که بر اراده فرد مقدم است. وی اراده عمومی را دولت نامید که به‌منظور حمایت از منافع اکثریت مردم به وجود می‌آید. بنا بر شالوده اراده عمومی، دولت پدید آمد و مردمان با هم توافق کردند که بر اساس پیمان‌هایی با شرایطی مشخص به هم‌زیستی بپردازند و مطابق همین توافق است که مردم قوانین عادلانه حکومت را محترم می‌شمارند. به عقیده روسو انسان پیش از تشکیل اجتماع از حیث فکری ناتوان‌تر بود ولی از لحاظ اخلاقی در مرحله‌ای بالاتر

1. Jean-Jacques Rousseau

قرار داشت و این خود جامعه متمدن بوده است که افراد را آزمون و نسبت به امتیازهای یکدیگر حسود کرده است. وضع قوانین با مردم است یعنی مردم نمایندگانی را برمیگزینند تا آنان قانون وضع نمایند و از این راه شرکت خود را در اداره امور جامعه اعمال کنند. نتیجه استدلال روسو این است که اراده همگانی به وسیله ساختار سیاسی موجود در دولت همواره آماده رهبری کردن و حاکم بودن می باشد (آشفته تهرانی، ۱۳۷۴: ۳).

۲-۷. امانوئل کانت^۱ (۱۷۲۴-۱۸۰۴)

کانت معتقد بود که دولت باید متکی بر قانون عقلانی و کرامت انسانی باشد. او مفهوم جمهوری و تفکیک قوا را ضروری می دانست و بر آزادی و خودمختاری اخلاقی انسانها تأکید می کرد. دولت مطلوب به زعم او باید بستری برای تحقق صلح پایدار و آزادی مدنی باشد. در کتابهای «بنیان گذاری متافیزیک اخلاق» و «پایداری صلح»، کانت از دولتی حمایت می کند که مبتنی بر قانون عمومی، تفکیک قوا و حاکمیت مردم از طریق نمایندگان باشد. این حکومت به زعم وی «جمهوری» نام دارد اما نه لزوماً به معنای دموکراسی مستقیم، بلکه شامل نظامی عقلانی و قانون محور می شود. کانت مفهوم دولت قانونی را مطرح می کند؛ دولتی که نه بر اساس اراده پادشاه یا اکثریت، بلکه بر اساس قانون عقلانی و عام عمل می کند. از نظر او قانون باید به گونه ای باشد که هر فردی بتواند با آزادی و کرامت انسانی در آن زندگی کند. همچنین کانت در کتاب مشهور صلح پایدار پیشنهاد ایجاد اتحاد کشورهای جمهوری را مطرح نمود که به این واسطه از جنگ جلوگیری شود و این ایده بعدها الهام بخش نهادهایی مانند سازمان ملل شد.

۲-۸. فریدریش هگل^۲ (۱۷۷۰-۱۸۳۱)

هگل دولت را عالی ترین تجلی روح مطلق در تاریخ می داند. او بر اهمیت نهادهای مدنی و قانون تأکید دارد و دولت را نه تهدیدی برای آزادی، بلکه تضمین کننده تحقق عقلانیت و خودآگاهی تاریخی بشر می داند. تا پیش از فلسفه سیاسی هگل، تفاوتی میان جامعه مدنی و دولت نبود به همین دلیل یا در اندیشه غربی با دولتی مطلقه مواجه بودیم که بدون هیچ گونه میانجی به حاکمیت

1. Immanuel Kant

2. G.W.F. Hegel



می‌پرداخت و یا دولتی که تعیین جامعه مدنی بود و چیزی جدای از آن محسوب نمی‌شد. به همین دلیل همچون فلسفه سیاسی هابز و کانت، یا دولت غیرقابل کنار زدن بود یا همچون فلسفه سیاسی لاک به راحتی می‌شد آن را بر هم زد؛ اما هگل در باب تمایز میان دولت و جامعه مدنی معتقد است که اگر دولت به جای جامعه مدنی گرفته شود و صفت آن برابر با امنیت و پاسداری از دارایی و آزادی شخصی فرض شود، نفع افراد بدین لحاظ هدف غایی خواهد شد که افراد برای رسیدن به آن با هم متحد شده‌اند؛ همچنین این نتیجه به دست خواهد آمد که این عضویت در دولت امری اختیاری است؛ اما رابطه فرد با دولت از گونه‌ای دیگر است. از آنجایی که دولت روح عینی است؛ تنها از راه عضویت در دولت است که خود فرد عینیت، حقیقت و زندگی اخلاقی دارد. این اتحاد بدین لحاظ، خود محتوا و هدف حقیقی است (Hegel, 1979: 57).

۲-۹. کارل مارکس^۱ (۱۸۱۸-۱۸۸۳)

مارکس علاوه بر نقش‌آفرینی در قرن نوزدهم، روح جریان‌های عظیمی مانند اعتلا و سقوط سوسیالیسم، جنگ سرد و جنبش‌های ضد استعماری در جهان سوم است. کسانی مانند لنین، استالین، تروتسکی، گرامشی، مائو، کاسترو و بسیاری دیگر بر اندیشه وی تکیه کرده و کسانی مانند ژان پل سارتر، لوکاچ و اعضای مکتب فرانکفورت از مارکس متأثر بوده‌اند (جهانگلو، ۱۳۷۷: ۱۸۰). مارکس معتقد است هر دوره تاریخی که بیانگر تسلط یک گروه است قوانین خاص خود را دارد (مارکس، ۱۳۹۴: ۴۰). مارکس دولت را ابزار سلطه طبقاتی می‌دانست. به باور او، در جامعه سرمایه‌داری، دولت حافظ منافع طبقه بورژواست. او پیش‌بینی می‌کند که دولت در جامعه کمونیستی با زوال طبقات از میان خواهد رفت. به عقیده مارکس، طبقه‌ای که حاکمیت اقتصادی به معنای مالکیت و کنترل وسایل تولید را در اختیار دارد، حاکمیت سیاسی (دولت) را نیز در اختیار خود دارد و در نظام سرمایه‌داری، دولت نهادی است که روابط مالکیت اقلیت ثروتمند را حفظ می‌کند و بدین وسیله، طبقه‌ای بر طبقه دیگر ستم روا می‌دارد، بر این اساس دولت نماینده تمام مردم اعم از فقیر و ثروتمند نیست؛ مادامی که طبقات وجود دارند، دولت نیز ماهیتی طبقاتی دارد و همواره در جهت تأمین منافع فرمانروایان خواهد بود؛ در دیدگاه مارکس جامعه در شرایط مادی حیات ریشه دارد و توسعه زیر ساختار اقتصادی از راه

1. Karl Marx

کوشش افراد برای تأمین نیازهای اساسی خود یا به معنای دیگر کشاکش انسان با طبیعت، روبناهای حقوقی و سیاسی جامعه را معین می‌نماید (کینلاک، ۱۳۹۳: ۱۱۶).

۲-۱۰. ماکس وبر^۱ (۱۸۶۴-۱۹۲۰)

ماکس وبر در یکی از مشهورترین تعریف‌های خود از دولت آن را نهادی می‌داند که ادعای داشتن انحصار در استفاده مشروع از خشونت را دارد. این تعریف اهمیت انحصار قدرت دولت در اعمال قانون و نظم اجتماعی را نشان می‌دهد. برای وبر، دولت نه تنها باید قدرت اعمال کند بلکه می‌بایست این قدرت را به طور قانونی و مشروع در دست بگیرد تا نظم اجتماعی را حفظ کند. وبر به شدت بر اهمیت بوروکراسی در دولت تأکید داشت و معتقد بود که بوروکراسی عقلانی مبتنی بر قوانین مشخص و مقررات شفاف به کارآمدی و عدالت در دولت کمک می‌کند. این نوع دولت باید از لحاظ قانونی به‌طور سیستماتیک و دقیق عمل کند تا از بی‌نظمی و فساد جلوگیری شود. همچنین وبر بر سه نوع قدرت مشروع یعنی مشروعیت سنتی (قدرتی که مشروعیت خود را از سنت می‌گیرد)، مشروعیت کاریزمایی (قدرتی که از شخصیت خاص رهبران سرچشمه می‌گیرد) و مشروعیت عقلانی-قانونی (قدرتی که از طریق مقررات و قوانین مدون و شفاف به رسمیت شناخته می‌شود) تأکید دارد.

۲-۱۱. جان رالز^۲ (۱۹۲۱-۲۰۰۲)

رالز در کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت»، دولت را نهادی می‌داند که باید عدالت توزیعی را از طریق اصل تفاوت و برابری فرصت‌ها محقق سازد. نظریه او در سیاست لیبرال متأخر بسیار تأثیرگذار بوده است. رالز دو اصل اساسی عدالت را اصل آزادی و اصل تفاوت معرفی می‌کند. منظور از اصل آزادی این است که هر فرد می‌بایست از آزادی‌های اساسی برخوردار باشد به‌گونه‌ای که این آزادی با آزادی دیگران در تضاد قرار نگیرد و منظور از اصل تفاوت نیز این است که نابرابری‌ها تنها مجاز است که به نفع محروم‌ترین افراد جامعه باشد و در غیر این صورت باید از

1. Max Weber

2. John Rawls



میان برداشته شوند. «حجاب جهل» از مهم‌ترین نظریات رالز است که در این موقعیت فرضی، افراد با عدم آگاهی نسبت به وضعیت خود (مثلاً اینکه در آینده فقیر خواهند بود یا نه و یا اینکه از یک گروه نژادی هستند یا خیر)، اصولی را انتخاب می‌کنند که عادلانه‌ترین نظام اجتماعی را ایجاد کند. نظریات رالز در حوزه فلسفه دولت به طور قابل توجهی از مفاهیم کلاسیک عدالت فاصله می‌گیرد و مدل جدیدی از دولت‌های دموکراتیک بر پایه عدالت و برابری را ارائه می‌دهد. نظریه عدالت رالز از ایده قرارداد اجتماعی فرضی استفاده می‌کند و پیشنهاد می‌کند که خود را در وضعیتی تصور کنیم که باید با افراد دیگری که با ما در جامعه زندگی می‌کنند بر سر اصل عدالتی توافق کنیم که می‌بایست بر جامعه حاکم باشد (همپتن، ۱۳۹۱: ۲۳۳).

۲-۱۲. رابرت نوزیک^۱ (۱۹۳۸-۲۰۰۲)

رابرت نوزیک، یکی از منتقدان جدی نظریه عدالت رالز است که نظریه سیاسی وی در کتاب معروف «آناشرشی، دولت و آرمان‌شهر» ارائه شده و یکی از پایه‌های اصلی فلسفه لیبرتاریانیسم (آزادی‌خواهی) مدرن محسوب می‌شود. نوزیک معتقد بود که نقش دولت باید حداقلی باشد؛ یعنی دولت صرفاً موظف است از افراد در برابر خشونت، دزدی و نقض قراردادها محافظت کند و در امور توزیعی دخالت نکند. او دخالت دولت در بازتوزیع منابع (مثلاً دریافت مالیات برای رفاه اجتماعی) را نقض آزادی فردی می‌دانست. نوزیک برخلاف رالز، عدالت را نه در توزیع برابر منابع، بلکه در مشروع بودن فرایند تملک و انتقال دارایی‌ها می‌دانست. به زعم او اگر فردی ثروت خود را از راه‌های مشروع به دست آورد، هیچ‌کس حق ندارد بخشی از آن را بگیرد؛ نوزیک با اینکه از دولت حداقلی دفاع می‌کرد در پایان کتابش تصویری از یک جامعه پلی‌آرشی یا ارائه می‌دهد؛ جایی که افراد می‌توانند داوطلبانه در جوامع با نظام‌های حکومتی متفاوت زندگی کنند مشروط به اینکه حقوق دیگران را نقض نکنند. به نظر نوزیک، ویژگی اعتماد به نفس که یکی از شرایط موفقیت برای هر فرد است، در طی یک فرایند که مقایسه افراد با یکدیگر جزئی از آن است به وجود می‌آید. در این مقایسه حسادت، امری تفکیک‌ناپذیر است و نمی‌توان از آن گریزی داشت؛ و حذف آن از سوی رالز در وضع نخستین غیر قابل توجیه است (موسوی، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

1. Robert Nozick



در مجموع، فلسفه دولت در اندیشه غربی از مفاهیم الهیاتی و اخلاقی (افلاطون، آگوستین) آغاز می شود، به سکولاریسم و عقل گرایی مدرن (ماکیاولی، هابز، لاک) می رسد، سپس در اندیشه های انتقادی (مارکس، نیچه، فوکو) و نظریه های عدالت و گفت و گو (رالز، هابرماس) تداوم می یابد.

جدول ۱: بررسی نظریات اندیشمندان غربی پیرامون دولت

نقش دولت	نوع دولت مطلوب	منشأ دولت	اندیشمند
تحقق عدالت	فیلسوف - شاه	ایدئالیسم	افلاطون
رشد فضیلت انسانی	جمهوری قانون مدار	طبیعی	ارسطو
هدایت انسان	خداترس (شهر خدا)	الهی/هیوط انسان	آگوستین
اجرای قوانین الهی و طبیعی	مشروطه دینی/عقلانی	الهی/ عقلی	آکویناس
حفظ نظم با هر وسیله ای	دولت مقتدر و سکولار	نیاز طبیعی به نظم	ماکیاولی
تضمین حاکمیت مطلق و نظم	دولت مطلقه	خانواده	ژان بُدن
جلوگیری از جنگ و حفظ نظم	دولت مطلقه (لویاتان)	قرارداد اجتماعی	هابز
حفاظت از حقوق طبیعی	لیبرال مشروطه	قرارداد اجتماعی	جان لاک
حفظ آزادی و عدالت	جمهوری دموکراتیک	طبیعی/عقلانی	اسپینوزا
تفکیک قوا، تضمین آزادی	جمهوری مشروطه	جغرافیایی/ اجتماعی	منتسکیو
تحقق اراده عمومی	دموکراسی مستقیم	اراده عمومی	روسو
تضمین آزادی و اخلاق عمومی	جمهوری عقلانی	عقلانی/ اخلاقی	کانت
تجلی روح جهانی در تاریخ	دولت عقلانی	تاریخی/ دیالکتیکی	هگل
ساماندهی عقلانی جامعه	دولت فن سالار	جامعه شناختی	کنت
ابزار طبقه حاکم	کمونیسم (بی دولت)	مادی/ تاریخی	مارکس
اراده معطوف به قدرت	ضد دموکراسی	فلسفی/ روان شناختی	نیچه
مقابله با رنج انسانی	تمرکز قدرت	فلسفی	شوپنهاور
انحصار مشروع قدرت	بوروکراسی عقلانی	تاریخی	ماکس وبر
کنترل امیال ناخودآگاه جامعه	دولت به مثابه پدر	روان کاوانه	فروید
تضمین آزادی و عدالت	لیبرال دموکراسی	اجتماعی/ عقلانی	راسل
ابزار قدرت	فاقد مدل مطلوب	تاریخی/ گفتمانی	فوکو
تضمین عدالت اجتماعی	لیبرال دموکراسی	قرار اجتماعی مدرن	جان رالز
حفظ حقوق فردی	دولت حداقل	حقوق طبیعی	نوزیک
بستر سازی گفت و گو و مشارکت	دموکراسی مشورتی	کنش تفاهمی جامعه	هابرماس



۳. فلسفه دولت و نظام سیاسی در اندیشه نظریه پردازان اسلامی

فلسفه سیاسی اسلامی، ضمن درآمیختن آموزه‌های دینی با عقلانیت فلسفی، یکی از غنی‌ترین شاخه‌های اندیشه سیاسی در تمدن اسلامی است. این فلسفه، که با تأمل بر مفاهیم عدالت، امامت، خلافت و ولایت شکل گرفته، از آغاز اسلام تاکنون تحولات گوناگونی را پشت سر نهاده است. هدف این بخش، ترسیم یک سیر تطور جامع از اندیشه‌های سیاسی اندیشمندان اسلامی، از دوره کلاسیک تا متفکران معاصر و تحلیل مبانی نظری دولت در تفکر آنان است. اندیشه سیاسی در جهان اسلام، برخلاف آنچه در سنت یونانی دیده می‌شود، بر محور مفاهیم دینی و الهی شکل گرفته است. فلسفه سیاسی اسلامی، از همان ابتدا با پرسش‌های اساسی در باب مشروعیت قدرت، رابطه دین و سیاست، وظایف حاکم و نقش مردم در حکومت درگیر بوده است.

در دوران پیامبر اسلام (ص)، دولت به معنای متعارف هنوز شکل نگرفته بود. آنچه وجود داشت، ساختاری سیاسی-دینی با مرکزیت پیامبر (ص) به عنوان رهبر دینی، سیاسی و نظامی بود که مفاهیمی مانند شورا، بیعت و عدالت در این دوره پایه‌گذاری شدند. پس از وفات پیامبر (ص)، مسئله جانشینی و رهبری امت به یکی از مهم‌ترین مسائل فکری و اجتماعی مسلمانان تبدیل شد و بحث «خلافت» و «امامت»، اختلافی بنیادین در امت اسلامی پدید آورد که به شکل‌گیری دو جریان عمده اهل سنت و تشیع انجامید. در نزد اهل سنت، خلافت به عنوان نهادی انتخابی مبتنی بر بیعت با «اهل حل و عقد» در نظر گرفته شد، درحالی‌که در تشیع، امامت مقامی الهی و انتصابی است که به «امامان معصوم» اختصاص دارد. این دو دیدگاه، دو مسیر متفاوت در فهم دولت اسلامی ترسیم کردند. اندیشه‌های سیاسی این دوره بیش‌تر صبغه کلامی و فقهی داشت و هنوز از چهارچوب فلسفی کلاسیک بهره نمی‌برد، اما پایه‌گذار مباحث بنیادین درباره مشروعیت قدرت، ولایت و عدالت بود.

۳-۱. اندیشه سیاسی فارابی؛ مدینه فاضله و دولت حکیم

دین اسلام پایه‌گذار نظام حکمت عملی بر اساس قرآن کریم، روایات نبوی و سیره زندگی ائمه است و اندیشمندان بزرگی را در این زمینه پرورش داده است ولی هیچ‌کدام همچون فارابی نتوانسته‌اند از عهده ارائه یک نظام فلسفی برآیند (فارابی، ۱۳۷۱: ۱۵). فارابی را مؤسس فلسفه اسلامی به معنای حقیقی دانسته‌اند و عنوان معلم ثانی (پس از ارسطو) از همین رو به وی اطلاق شده است؛



فارابی نخستین فیلسوفی بود که تلاش کرد مفاهیم یونانی دولت‌شهر را با آموزه‌های اسلامی تلفیق کند. او در کتاب «آراء اهل المدینه الفاضله»، دولت را به مثابه یک نهاد اخلاقی تعریف می‌کند که غایت آن، رسیدن به سعادت حقیقی است. در نگاه فارابی، رهبری جامعه باید در اختیار فیلسوف آگاه به حقیقت باشد؛ شخصی که معرفت به «حقایق» دارد و توانایی هدایت جامعه به سمت سعادت را داراست. به زعم فارابی، اگر پیامبر چنین صفاتی داشته باشد، می‌تواند رأس دولت فاضله قرار گیرد. دولت‌های ناقص نیز به تفصیل توسط او طبقه‌بندی شده‌اند که هر کدام بازتاب نوعی از انحراف از دولت فاضله هستند. نظریه فارابی، نخستین الگوی فلسفی از دولت اسلامی است که در آن عقلانیت، سیاست و دین به شکلی نظام‌مند درهم‌تنیده‌اند. فارابی «اصول غایی موجودات»، «سلسله‌مراتب میان موجودات»، «سعادت»، «ریاست برتر مدینه فاضله»، «سلسله‌مراتب در چهارچوب ریاست» و «کنش‌های ارزشمند» را شش موردی که نیاز ساکنان مدینه فاضله است در نظر می‌گیرد (فارابی، ۱۳۶۴).

گفتمان فارابی در مدینه فاضله، قهر و غلبه و فتح و شمشیر را چاره کار ساختن فرهنگی خلاق نمی‌یابد. او غلبه را با هر وسیله‌ای اعم از زور یا ریا، دشمن شرافت و کرامت انسانی و چاره‌ای ناکارساز برای مدنیت (به مفهومی که او می‌بیند) می‌یابد. از نظر فارابی «محبت» عنصر اصلی در میان اهل مدینه است که مبدأ آن آگاهی به مبدأ و معاد مدینه یعنی خداوند و سعادت است. نوع محبت اعضای مدینه از نوع محبت ارادی است که این محبت از اشتراک در فضیلت، در منفعت و در لذت حاصل می‌شود. از نظر فارابی محبت ضرورت و لازمه معرفت و از تبعات آن است و فضیلت رابطه و تألیف میان معرفت و محبت است (آقاجانی، ۱۴۰۲: ۱۱۳). فارابی دین و فلسفه را از اصول مدینه فاضله می‌داند که هر دو از عناصر وصول به سعادت محسوب می‌شوند و بنابر این هر دو از یک منشأ یعنی الهام الهی هستند (خوش‌رو، ۱۳۷۴: ۵۰).

فارابی درباره مشروعیت دولت، نسبت به دولت رئیس اول و دولت رؤسای تابعه، تفاوت قائل است و در هر نوع دولت ابتدا به مشروعیت آن توجه دارد. در آراء اهل المدینه الفاضله بر این باور است که رئیس دولت با دو ویژگی استعداد فطری و طبیعی و ملکه ارادی مستعد دریافت فیض الهی می‌شود در «السیاسه المدنیه» چنین انسانی را اهل قوه فائقه که با عقل فعال و فرشته و حیانی در ارتباط است می‌داند و او را انسان الهی می‌نامد (فارابی، ۱۳۶۴: ۷۹) که این انسان از راه تقویت قوه ناطقه و قوه مخیله فیوضات الهی را دریافت می‌کند (مهاجرنیا، ۱۳۸۰: ۲۱۹).

۲-۳. ماوردی؛ نظریه خلافت در فقه سیاسی اهل سنت

ماوردی را می‌توان نخستین نظریه‌پرداز نظام‌مند خلافت در میان اهل سنت دانست. کتاب «الاحکام السلطانیة» او تلاشی است برای تبیین وظایف و اختیارات خلیفه، شیوه انتخاب او و شرایط مشروعیت حاکم اسلامی. برخلاف فارابی و ابن‌سینا که به مفاهیم فلسفی دولت پرداختند، ماوردی با تکیه بر منابع فقهی، نظریه‌ای فقهی از خلافت ارائه می‌دهد. در نظریه او، خلیفه نماینده شرع در جامعه است و مسئول اجرای حدود الهی، اقامه نماز، جهاد و اداره بیت‌المال می‌باشد. این نظریه در دوران عباسی، مشروعیت خلافت را بازسازی کرد و تا قرن‌ها مبنای اندیشه سیاسی اهل سنت بود. ماوردی یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان سیاسی در سنت فقهی اهل سنت بود. اثر معروف او، الاحکام السلطانیة، پایه‌گذار یکی از قدیمی‌ترین نظریات درباره ساختار دولت اسلامی است. ماوردی معتقد بود خلافت اسلامی باید بر اساس «اهل حل و عقد» یعنی نخبگان جامعه و علمای دین شکل گیرد. از نظر او، وظیفه اصلی خلیفه حفظ دین و تدبیر دنیا بود و مشروعیت حکومت بر پایه شریعت قرار می‌گرفت. نظریه ماوردی، هرچند جنبه نظری داشت، اما عملاً در خدمت ساختار خلافت عباسی بود و از دولت به‌مثابه نهادی برای حفظ نظم دینی و اجتماعی دفاع می‌کرد.

جدول ۲: ویژگی‌های مهم نظریه ماوردی

ویژگی	توضیح
مشروعیت	مبتنی بر بیعت اهل حل و عقد
وظایف حاکم	حفظ دین، اجرای حدود، دفاع از سرزمین اسلامی
صفات خلیفه	عدالت، علم به شریعت، سلامت حواس و بدن
رابطه دین و سیاست	سیاست، خادم دین است

۳-۳. ابن‌سینا؛ حکمت مشاء و تبیین فلسفی نبوت و سیاست

ابن‌سینا در کتاب «تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات» نبوت و انبیا را منشأ و متولی اصلی سیاست به شمار می‌آورد (ابن‌سینا، ۱۳۱۸ ق: ۲). با توجه به دغدغه وی در موضوع سعادت جامعه و پیوند آن با سیاست، او سعادت را در گرو تدبیر و درایت زعیم جامعه می‌داند. ضمن اینکه منشأ و سرچشمه تشکیل جامعه را «خانواده» دانسته که رئیس خانواده مسئولیت اداره و ساماندهی اعضا را بر عهده دارد و رئیس بر خود لازم می‌داند جامعه تحت فرمان خود را تدبیر و سیاست کند. بنابراین، رهبر باید از

هوشمندی و مصلحت‌اندیشی و حسن تدبیر خود در اداره جامعه استفاده کند. بنابراین، او سیاست را زیرمجموعه حکمت نظری و حکمت عملی معرفی کرده و در رساله علوم عقلی، حکمت را به سه نوع نظری، عملی و ابزاری تقسیم می‌کند و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که علم سیاست و تشریع زیرمجموعه همه حکمت‌های سه گانه فوق است و علم سیاست باید در ذیل نبوت و در پیوند با آن قرار گیرد (ابن سینا، ۱۳۱۸ ق: ۱۵).

ابن سینا به تبعیت از افلاطون و همچنین فارابی، اما نه با آن صراحت و تفصیل، در الهیات شفا نخست به تقسیم‌بندی نظام‌ها پرداخته و سپس نظام سیاسی مطلوب خود را معرفی می‌کند. به عقیده او بهترین نوع نظام سیاسی «مدینه عادل» می‌باشد. وی از این نظام با عنوان نظام سیاسی سقراطی یاد کرده که فرد اصلح و شایسته، زعامت جامعه را بر عهده داشته و اعضای مدینه نیز طبق صناعت و حرفه‌شان دارای سلسله‌مراتب هستند. در این نظام، نبی به واسطه اتصال به عقل فعال و عقل قدسی، رهبری سیاسی جامعه را به منظور راهبری اهل مدینه به سوی سعادت دنیوی و رستگاری اخروی در اختیار دارد. ابن سینا بر اساس نظم سلسله‌مراتبی خود در هستی‌شناسی، اهل مدینه را برحسب جایگاهشان به صورت عمودی دانسته که در رأس آن کسی است که به لحاظ علم و معرفت از دیگران فاضل‌تر و اعلم‌تر است از همین رو وی پیامبر را در مقام بالاتری از فیلسوف قرار داده و برای شریعت پیامبر جایگاه والاتری از دریافت رئیس اول قائل می‌شود (جهانی نسب و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۵). همچنین به اعتقاد ابن سینا، تفاوت پیامبران با فیلسوفان در نحوه دستیابی به معارف عقلانی است. فیلسوف بر اساس تلاش فکری خود، به فیض عقل فعال نائل می‌شود و معلومات او اکتسابی است؛ اما نبی بر اثر برخورداری از نیروی حدسانی فیض عقل فعال را دریافت می‌کند (ابن سینا، ۱۳۸۳ ج ۲: ۴۵۶).

ابن سینا با بهره‌گیری از مشرب فلسفی مشاء و نظام ارسطویی، ادامه‌دهنده راه فارابی در تبیین عقلانی نظام سیاسی اسلامی بود. در نظر او، نبوت امری ضروری برای ساماندهی زندگی اجتماعی بشر است، زیرا عقل عمومی بشر برای درک سعادت حقیقی کفایت نمی‌کند. پیامبر به مثابه کسی که با عقل فعال در ارتباط است، حامل وحی و آموزه‌هایی است که بشر را به سمت کمال سوق می‌دهد. ابن سینا نیز بر این باور بود که پیامبر یا حکیم- فیلسوف باید ریاست سیاسی جامعه را بر عهده داشته باشد. او سیاست را جزئی از حکمت عملی می‌داند و تلاش کرد وحدت میان دین و فلسفه را در نظام اجتماعی اسلامی نشان دهد. در آثار او، مانند «شفا» و «نجات»، این مفاهیم به صورت نظام‌مند مطرح شده‌اند.



۳-۴. امام محمد غزالی؛ تلفیق تصوف، فقه و سیاست

غزالی با تأثیرپذیری از فلسفه، فقه و تصوف، دیدگاهی ترکیبی درباره سیاست اسلامی ارائه داد. او در «نصیحه‌الملوک» و دیگر آثارش، بر اهمیت اخلاق حاکمان و وظیفه دینی آنان تأکید کرد. از نظر غزالی، سلطنت باید در خدمت دین باشد و مشروعیت قدرت وابسته به رعایت احکام الهی است. او برخلاف برخی فقیهان، سیاست را جدا از اخلاق نمی‌دانست و معتقد بود که وظیفه سلطان، حفاظت از دین و دنیای مردم است. در عین حال، غزالی به‌نوعی واقع‌گرایی در سیاست معتقد بود و از پذیرش قدرت امرای وقت دفاع می‌کرد، مشروط بر آنکه در خدمت دین باشند.

غزالی اگرچه متکلم است اما در تاریخ فلسفه اسلامی از آرا و نظریات او سخن به میان می‌آید؛ در واقع جایگاه وی در مباحث فلسفی جایگاه متنفذ است که با فلسفه به مخالفت جدی می‌پردازد. مخالفت غزالی بعد از آشنایی وی با مسائل فلسفی نبود بلکه این متکلم قبل از اینکه با مسائل و جزئیات فلسفه آشنا شود به نقد فلسفه فارابی و ابن سینا پرداخت و پس از آن به نگارش کتاب مقاصد الفلسفه (شرح آرای فیلسوفان یونانی و اسلامی به‌عنوان پیش‌زمینه‌ای در رد نظریات فیلسوفان در کتاب تهافت الفلاسفه) پرداخت که البته بعدها نظرش تعدیل شد (داوری اردکانی، ۱۳۶۶: ۱۱). غزالی فیلسوفان اسلام را کسانی می‌داند که مقهور شهرت فیلسوفان یونان شدند که اگرچه ادعای فضل و دانش می‌کنند اما به دلیل تقلید در علم وضعشان از عوام نیز بدتر است (نیک‌سیرت، ۱۳۹۰: ۹۷).

۳-۵. سهروردی؛ مکتب اشراق

پس از فارابی، سهروردی یکی از منتقدین حکمت در فرهنگ اسلامی است که با پایه‌گذاری حکمت اشراق، نگرش نوینی از فلسفه اسلامی را ارائه داد. با توجه به مبانی معرفت‌شناسی سهروردی، نگاه خاص وی به انسان و جهان موجب شده تا برای زندگی این جهانی انسان‌ها از باب ضرورت، الگویی مناسب بینش خود ارائه کند. سهروردی، فلسفه خود را با معرفت نوری نفس، آغاز می‌کند و سامانه فلسفی خود را در همه مسائل با آن مفهوم از «نور» که از خودشناسی سلوکی خویش اخذ کرده، راه‌اندازی و تبیین می‌نماید. سهروردی، اثر مستقل سیاسی ندارد، ولی در آثار متعدد خود از سیاست به معنای اصلاح خلق و رهبری جامعه، غافل نبوده و همواره دغدغه سعادت و نیل به عدالت را در جامعه

داشته است؛ از این‌رو با اثبات ضرورت زندگی جمعی انسان، به رسالت انبیا اشاره می‌کند و از این رهگذر پلی به سوی حکومت حکیمان می‌زند (معمارزاده طهران و صفرمحمدلو، ۱۳۹۹: ۴۶).

سهروردی، بنیان‌گذار حکمت اشراق، سیاست را بر اساس پیوند انسان با عالم نورانی تحلیل می‌کند. او به حکمت نوری و ولایت اشراقی باور دارد و معتقد است که ولایت حقیقی در اختیار کسانی است که به عالم ملکوت راه یافته‌اند. در نگاه سهروردی، رهبر سیاسی باید ولی روحانی باشد که از نور الهی بهره‌مند است. این دیدگاه، سیاست را با عرفان و معرفت باطنی پیوند می‌دهد و نمونه‌ای متمایز از تفسیر سیاست در فلسفه اسلامی است. برخلاف حکمت مشاء که از فلسفه یونان و به‌ویژه ارسطو و تفاسیر نوافلاطونی آن سرچشمه گرفته است، حکمت اشراقی خود را میراث‌دار دو اندیشه فلسفی می‌داند؛ یونان و ایران. از فلسفه یونان بر مکاتب فیثاغوری، افلاطونی و هرمسی تکیه دارد و از فلسفه ایران باستان، که غالب اصطلاحاتش مأخوذ از آن است، جنبه رمزی نور و ظلمت و فرشته شناسی را وام می‌گیرد (سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۱).

شیخ اشراق با اعراض از تعلیمات ظاهری زرتشتیان، خود را با گروهی از حکمای ایران که اعتقاد باطنی مبتنی بر وحدت مبدأ الهی داشتند یکی می‌داند (سهروردی، ۱۳۵۶: ۱۱۷). فلسفه اشراق مکتبی التقاطی نیست؛ بازگشتی است به وحدت ابتدایی حکمت که در هر صورت نزد قومی رشد کرده بود و سپس در صورت نخستین خود جمع و احیا می‌شود. با فلسفه اشراق، خشکی براهین مشایی با ذوق اشراقی جلا می‌یابد. فلسفه اشراق به یک تازی فلسفه مشاء در اندیشه فلسفی مسلمین پایان داد و تا قرن یازدهم این دو اندیشه فلسفی در جهان اسلام پابه‌پای هم رشد کردند. قتل زود هنگام شهاب‌الدین سهروردی در آغاز جوانی، مانع تدوین همه‌جانبه یک مکتب فلسفی گشت و از سوی دیگر ظهور حکمت متعالیه و به خدمت گرفتن تفکر اشراقی به‌عنوان یکی از ارکان اربعه خود، اگرچه باعث استمرار حیات عناصر اشراقی در حکمت متعالیه شد، اما به حیات مستقل آن به‌عنوان یک جریان مشخص فلسفی پایان داد. نظام سیاسی که سهروردی ترسیم می‌کند مبتنی بر حاکمیت داناترین افراد جامعه است. در رأس هرم قدرت چنین نظامی، حکیمی متاله است که تمامی خواسته‌ها و نیازهای جامعه خود را درک می‌کند. نظام سیاسی سهروردی در درون دستگاه فلسفی او که بر پایه حکمت اشراق بنا گردیده، در واقع گسترش حاکمیت عرفان در دنیای فانی است. این حاکمیت را می‌توان در درون نظام شیعی اسماعیلی مشاهده کرد که «گفتمان نقد» خمیرمایه اصلی آن را تشکیل می‌دهد. در مباحث نظری شیخ اشراق، نور و ظلمت، نقطه مرکزی است؛ از این‌رو در دستگاه فلسفی وی، تعبیری

چون «النفوس الكامله»، «اصحاب الرياضه»، «اصحاب السلوك»، «اصحاب المشاهده»، «اصحاب الامر»، «اخوان التجريد» و «برادران حقیقت» دیده می‌شود که وی این افراد را خلیفه خدا در روی زمین می‌داند و به مرحله‌ای رسیده‌اند که شهود و ژرف بینی و اشراق آن‌ها را از اندیشه و تفکر بی‌نیاز می‌کند (سهروردی، ج ۳، ۱۳۷۲: ۴۴۶).

۳-۶. نظریه پردازی اندیشمندان شیعی در فلسفه دولت

در تفکر شیعی، امامت به‌عنوان رکن اساسی ساختار سیاسی اسلام تلقی شده است. از قرن دوم هجری، نظریه امامت معصوم پایه‌گذاری شد که مشروعیت حکومت را فقط در اختیار امام معصوم می‌دانست. در دوره غیبت، مسئله حکومت در فقه شیعی دچار چالش شد که بعدها با ارائه نظریه ولایت فقیه و رهبری فقیه در عصر غیبت توسط فقهای شیعه و بالأخص با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی^(ره) نظریه‌پردازی مرجع سیاسی- فقهی معاصر شیعی منجر به تشکیل جمهوری اسلامی با محوریت تشیع گردید. که در ادامه به اندیشه‌های برخی از متکلمین و فلاسفه تشیع می‌پردازیم.

خواجه نصیر، فیلسوفی شیعی و سیاست‌مداری برجسته در عصر مغول، در کتاب «آداب الملوك» و «اخلاق ناصری»، مفاهیم حکمت عملی را به شکلی علمی و اخلاقی بررسی می‌کند. در نظر او، سیاست، ابزاری است برای تحقق عدالت و سعادت در جامعه. او نظریه‌ای اخلاق‌محور از حکومت ارائه داد و بر ضرورت هماهنگی میان حکومت و شریعت تأکید نمود. خواجه نصیر همچنین تلاش کرد تا مفاهیم افلاطونی و ارسطویی را با اندیشه‌های اسلامی و اخلاق شیعی تلفیق کند. خواجه نصیرالدین طوسی هم‌خاستگاه نهاد دین و هم نهاد دولت را در طبع مدنی، اجتماعی و سیاسی بشر قابل بررسی و دسترسی می‌بیند؛ بدین معنا که طبع کمال انسان بهترین و برترین قانون را طلب می‌کند که این اقتضای نبوت و بعثت (دین) است زیرا برترین قانون بی‌تردید همان قانون الهی است که به‌واسطه انبیا بر بشر عرضه شده است.

از سوی دیگر در فطرت و طبیعت بشری قانونی لایتغیر نهفته است که آن نیز تکوینا به‌عنوان حجت باطنی (عقل) ضرورت‌ها و منفعت‌های اجتماع بشری را درک می‌کند و تأسیس دولت را با رأی مردم سیاست و مدیریت می‌کند. خواجه نصیر در این خصوص می‌گوید: «مبادی دولت‌ها از

اتفاق رأی‌های جماعتی خیزد که در تعاون و تظاهر یکدیگر به‌جای اعضای یک شخص باشند» (خواجه نصیر، ۱۳۵۶: ۳۰۳).

خواجه نصیر با بیان این مطلب که «هرچند نصب امام بر خداوند واجب است لکن تحقق و فعلیت امامت امام، بستگی به اراده مردم دارد»، نشان داد که او تنها متفکر اسلامی زمان خود بود که حکومت مردم را بخشی از حکومت با فضیلت می‌دانست. در تفکر او، یک حکومت زمانی جماعتی است که رضایت مردم از قوانین را شامل شود (ایزدی و قربان‌زاده سوار، ۱۳۹۵: ۴۲).

شیخ مفید، یکی از بزرگ‌ترین فقهای شیعه، نظریات سیاسی بسیار تأثیرگذاری در خصوص حکومت و دولت اسلامی داشت. او در آثار خود به تأسیس دولت اسلامی بر اساس اصول فقهی و کلامی پرداخته است. شیخ مفید به‌ویژه بر ضرورت حکومت اسلامی به‌عنوان یک اصل دینی تأکید داشت و معتقد بود که امامت و خلافت باید بر اساس شریعت و از سوی افرادی صالح و عادل انجام شود. شیخ مفید به تأسیس حکومت اسلامی و ضرورت اجرای قوانین اسلامی در عرصه سیاست پرداخته است. او همچنین بر حق مردم در انتخاب حاکمان تأکید دارد و در دیدگاه‌های خود، به توازن میان قدرت سیاسی و دینی توجه ویژه‌ای داشته است.

شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی به‌عنوان سه متکلم و فقیه شیعی در قرون سوم و چهارم، زمینه نظریه‌پردازی درباره جایگاه فقها در دوران غیبت را فراهم کردند. گرچه آنان عمدتاً بر ولایت در امور حسبیه تأکید داشتند، اما مقدمه‌ای بر نظریه ولایت فقیه بودند.

همچنین علامه حلی یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه اسلامی در قرن هشتم هجری بود که تأثیر زیادی بر توسعه و تبیین فلسفه سیاسی اسلامی داشت. وی با تأثیر از فلسفه‌های یونانی و اندیشه‌های متقدمان خود، به‌ویژه فارابی و ابن‌سینا، نظریات جدیدی درباره حکومت و نقش آن در جامعه اسلامی ارائه داد. او به تبیین فلسفه سیاسی اسلامی در قالب «حکومت مشروع» پرداخت و بر لزوم مدیریت صحیح منابع و عدالت اجتماعی تأکید کرد. علامه حلی با نقد نظریات قبلی در مورد حاکمیت، مفهوم «ولایت فقیه» را مطرح کرد که به‌طور خاص در اندیشه‌های دینی و فقهی به‌عنوان اصل اساسی در سیاست اسلامی باقی ماند همچنین در دوره صفویه، اندیشمندانی چون محقق کرکی زمینه مشروعیت‌بخشی به سلطنت صفوی را با استناد به نیابت عامه فقها فراهم کردند. این دوره را می‌توان نخستین مرحله از حضور سیاسی فقها در ساختار دولت اسلامی دانست.



در رابطه با اندیشه سیاسی ملاصدرا در اینکه توجه صدرالمتألهین به امر سیاست جدی بوده است یا خیر نظرات مختلفی وجود دارد؛ از دید برخی ملاصدرا در حوزه سیاست، «سخنی نو» نیاورده است: «صدرالدین شیرازی در بحث مربوط به ماهیت و اقسام مدینه و ریاست آن، مباحث فارابی را در آرای اهل المدینه الفاضله و به‌ویژه الفصول المدنی به اجمال می‌آورد، بی‌آنکه سخنی نو در این باره گفته باشد» (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۲۴۳).

برخی نیز معتقدند: «صدرالمتألهین، در بخش اعظم مباحث خود درباره سیاست، از تکرار و تجدید سنت فارابی و ابن سینا فراتر نمی‌رود؛ وی رأی فارابی را در آراء اهل المدینه الفاضله و در خصوص صفات دوازده گانه رئیس اوّل برمی‌شمارد و آنگاه به اقتدای ابن سینا و در قالب الهیات شفا به توضیح ضرورت وجود نبی و شریعت در زندگی سیاسی می‌پردازد» (فیرحی، ۱۳۷۸: ۳۵۰).

اما در مقابل، برخی به‌صراحت از نوآوری‌های ملاصدرا در عرصه اندیشه سیاسی و جدیت وی در پرداختن به سیاست سخن گفته‌اند: «ملاصدرا در زمره فیلسوفانی است که در عین گوشه‌گیری و اعراض از پیوستن به ارباب قدرت، جداً به سیاست می‌اندیشیده و در آثار خود هم به سیاست مثالی و هم به رسوم و آیین کشورداری نظر داشته است. ملاصدرا به آرای فارابی و غزالی و بعضی دیگر از صاحب‌نظران، نظر داشته و در افکار آنان تأمل کرده است، اما در بسیاری از مواضع آثار خود و به‌خصوص در شرح اصول کافی به واقعیت سیاست متداول پرداخته و شرایط پادشاهی و حدود قدرت پادشاه را مورد بحث قرار داده است (داوری اردکانی، ۱۳۷۸).

از همین‌رو موافقان این نظر معتقدند: «ملاصدرا فلسفه سیاسی بر مبنای حکمت نبوی و حکمت متعالیه تأسیس نموده که بخش مهمی از آثار او را تشکیل می‌دهد. البته او به فلسفه سیاسی فارابی هم توجه داشته است، آثار فارابی را خوانده و نقل نموده و حتی آنجا که صفات رئیس اوّل را بیان می‌کند، عیناً صفاتی را ذکر می‌کند که فارابی بیان نموده بود و این بیانگر این است که به آثار فارابی و افلاطون در این زمینه بسیار توجه داشته است ... اما همه این‌ها در برابر بحثی که درباره حکمت نبوی و سیاست الهی می‌نماید، بسیار اندک و ناچیز است» (اعوانی، ۱۳۸۶: ۲۸).

از طرفی گفته می‌شود: «ملاصدرا با ردّ سخن فارابی با نظری جامع به نبوت می‌نگرد و کسی را مستحق ریاست بر خلق و صاحب رسالت و مبعوث خدای متعال می‌داند که به مقام و مرتبه

جامعیت سه‌گانه عقلی و نفسی و حسی رسیده باشد. او تصریح می‌کند که پیامبر تنها به مشاهده صور عالم خیال بسنده نمی‌کند، بلکه ساکن عوالم دیگر نیز هست: ساکن عوالم حس و خیال و عقل. البته نبی که معلم و راهنمای همه طبقات مردم است بیشتر به زبان عالم خیال سخن می‌گوید، اما این بدان معنا نیست که زبان عوالم دیگر را نشناسد. بر اساس قول به وحدت تشکیکی وجود و حرکت جوهری و وحدت نفس و قوا، وقتی گفته می‌شود که قوه خیال کسی بیشتر است، این قوه جدا از سایر قوا نیست و حتی می‌توان گفت که بدون کمال عقلی، کمال حقیقی قوه خیال به دست نمی‌آید. بنابراین پیامبر «جامع جمیع وحدت‌های سه‌گانه (عقلی، نفسی، حسی) است که از ناحیه روح و جنبه روحانی از سنخ ملکوت اعلی است و از جنبه نفسی و نفسانی از سنخ ملکوت اوسط و از جنبه طبیعی از سنخ ملکوت اسفل. پس او خلیفه خدا و مجمع مظاهر اسماء الهی و کلمات کامل خداوندی است» (پهروان و حسینی، ۱۳۹۱: ۷۰).

از منظر علامه طباطبائی^(ه)، دولت ساخته اجتماع و مترتب بر آن است؛ از همین رو اجتماع، بنیاد دولت است و تقدم ذاتی و رتبی بر دولت دارد. پذیرش زندگی اجتماعی مقدمه تحقق اجتماع است و پذیرش زندگی اجتماعی، پذیرش عدالت اجتماعی را در بردارد. بنابر این پذیرش زندگی اجتماعی، پذیرش عدالت اجتماعی است و نفی عدالت اجتماعی، نفی زندگی اجتماعی و بازگشت یا تحمیل استخدام یک‌سویه و مذبوم است. بدین ترتیب، عدالت اجتماعی هم تقدم ذاتی و رتبی بر دولت دارد و برگرفته از دولت نیست. تحقق عدالت اجتماعی از وظایف دولت است و تقارب طبقات اجتماعی از لوازم عدالت اجتماعی است؛ به همین دلیل تقارب طبقات اجتماعی نیز از وظایف دولت است. گفتار علامه طباطبائی درباره عدالت اجتماعی، از جهاتی به گفتار فلاسفه سیاسی کلاسیک نزدیک است و بخشی از دیدگاه ایشان درباره عدالت و عدالت اجتماعی بر پایه تحلیل ارسطویی از عدالت اجتماعی قرار دارد. دیدگاه علامه همچنین با دیدگاه فایده‌گرایان شباهت‌هایی دارد تا جایی که گاهی متهم به فایده‌گرایی است؛ اما از نظر علامه طباطبائی، اگرچه تحقق فایده بیشتر مطلوب است، عدالت اجتماعی صرفاً درصدد بیشتر کردن فایده افراد نیست؛ به‌علاوه در دیدگاه ایشان، فایده در ارتباط با کلیت فلسفه سیاسی و انسان‌شناسی معنا می‌یابد (یزدانی مقدم، ۱۳۹۸: ۲۵-۳۰).

امام خمینی^(ه) نیز با نظریه ولایت فقیه، تحول عظیمی در اندیشه سیاسی شیعه ایجاد کرد. به باور ایشان، در عصر غیبت، ولی فقیه به‌عنوان جانشین امام معصوم، صلاحیت اداره جامعه اسلامی



را دارد. این نظریه، پایه‌گذار نظام جمهوری اسلامی ایران شد که در آن، فقیه جامع‌الشرایط، هدایت سیاسی جامعه را بر عهده دارد. ارکان اصلی حکومت اسلامی در دیدگاه امام خمینی عبارت است از «ولایت فقیه» (محور رهبری دینی و سیاسی)؛ «مردم‌سالاری دینی» (مشارکت مردم در اداره کشور)؛ «عدالت اجتماعی» (هدف غایی نظام اسلامی) و «استقلال و استکبارستیزی» (برآمده از آموزه‌های قرآنی).

در مقایسه با سایر اندیشمندان اسلامی، نظریه ولایت فقیه به‌ویژه در ترکیب مشروعیت دینی و مقبولیت مردمی منحصر به فرد است. از آنجا که در بسیاری از جوامع اسلامی، مفهوم خلافت و امامت بیشتر به‌عنوان مفاهیم دینی و الهی دیده می‌شود، ولی فقیه در چهارچوب جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر فقه و رأی مردم به‌عنوان معیار اصلی مشروعیت حکومتی شناخته می‌شود. همچنین مفهوم «مردم‌سالاری دینی» در جمهوری اسلامی ایران، مبتنی بر نظریه ولایت فقیه است که در آن، حکومت از یک سو به‌صورت دینی و از سوی دیگر، به‌وسیله نظارت و انتخاب مردم تأسیس شده است. در این سیستم، مردم از طریق انتخابات، مسئولان خود را انتخاب می‌کنند و ولی فقیه به‌عنوان مقام رهبری، نظارت کلی بر امور را انجام می‌دهد.

این نوع حکومت، برخلاف بسیاری از حکومت‌های غربی که بر اساس ایدئولوژی‌های سکولار یا لیبرال دموکراتیک ساخته شده‌اند، تأکید زیادی بر تطابق با اصول دینی دارد. در جمهوری اسلامی ایران، رهبری ولی فقیه به‌عنوان ضامن دین و شریعت در فرایند حکومتی و تحقق عدالت اجتماعی عمل می‌کند.

نظریه ولایت فقیه تأثیر زیادی بر نحوه حکمرانی و سیاست‌گذاری‌های کلان در جمهوری اسلامی ایران داشته است. ولایت فقیه در عمل به‌عنوان یک سیستم هدایت‌گر عمل کرده که در آن ولی فقیه مسئولیت راهبری جامعه اسلامی را به عهده دارد. این نظارت و رهبری از طریق اجتهاد و بررسی فقه‌های دینی انجام می‌شود که به لحاظ فقهی و سیاسی دارای دانش عمیق هستند. در واقع، ولایت فقیه باعث شده که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک مدل جدید در دنیای اسلام شناخته شود که علاوه بر رعایت اصول شرعی، به نیازهای مدرن جامعه نیز پاسخ می‌دهد.

در جدول شماره ۴، نظریات و اندیشه‌های متکلمین و متفکرین اسلامی پیرامون «منشا دولت»، «نوع دولت مطلوب» و «نقش دولت» به اختصار ذکر شده است.

جدول ۴: بررسی نظریات اندیشمندان اسلامی پیرامون دولت

اندیشمند	منشأ دولت	نوع دولت مطلوب	نقش دولت
کندی	عقل و فطرت بشری	دولت عقلا با هدایت وحی	نظم، عدالت و هدایت
فارابی	طبیعی	مدینه فاضله فیلسوف/شاه	هدایت جامعه به سعادت
شیخ صدوق	الهی	امامت معصوم	اجرای شریعت
ماوردی	نص شرعی/ ضرورت	خلافت اسلامی	حفظ دین و نظم جامعه
ابن سینا	طبیعی	دولت فاضله/محوریت حکمت	تربیت اخلاقی/ سعادت
نظام الملک	الهی	سلطنت مشروع	حفظ دین، نظم و امنیت
محمد غزالی	ضرورت شرعی	خلافت مشروع فقهی	اجرای احکام
ابن باجه	عقلانی	دولت حکما	تحقق فضیلت فردی
ابن طفیل	فطری	دولت حکما با محوریت وحی	رشد فردی
ابن رشد	فطری	دولت عقلانی- شرعی	سازگاری فلسفه و دین
سهروردی	الهی	حکومت الهی- اشراقی	هدایت روحانی جامعه
ابن جماعه	ضرورت اجتماعی	خلافت اسلامی	اجرای شریعت
نصیر طوسی	عقل و مصلحت	حکومت فقها	حفظ عدالت و اخلاق
ابن تیمیه	الهی- شرعی	دولت دینی	ضد بدعت، اجرای شریعت
علامه حلی	الهی- شرعی	حکومت امام معصوم	اجرای شریعت شیعی
خنجی	فطری	دولت شرعی	تأمین عدالت و امنیت
ابن خلدون	عصبیت/ طبیعی	دولت شرعی- تمدنی	حفظ تمدن، مقابله با انحطاط
محقق کرکی	الهی- شرعی	حکومت امام معصوم	اجرای احکام
ملاصدرا	حکمت متعالیه	دولت الهی- عقلی	تکامل روحی انسان ها
اسدآبادی	ارادی- قراردادی	دولت اسلامی- ضد استبداد	بیداری اسلامی، روشنگری
کواکبی	ارادی- عقلانی	حکومت شورایی اسلامی	ضد استبداد، مسئولیت عمومی
عبده	فطرت دینی	دولت مشروطه مشروعه	تطبیق اسلام با تجدد
نایینی	قرارداد اجتماعی	دولت مشروطه مشروعه	تحدید قدرت، اجرای شریعت
رشیدرضا	الهی- شرعی	خلافت شورایی	خلافت بر اساس قرآن
اقبال	عقلانی- شرعی	دولت معنوی و دینی	ضد استعمار، خودآگاهی
عبدالرزاق	عقلانی- تجربی	دولت سکولار اسلامی	جدایی دین از سیاست
مطهری	فطری- عقلانی	جمهوری اسلامی	تحقق عدالت، ارتقای معنویت
شریعتی	عقلانی- ارادی	حکومت علوی انقلابی	عدالت اجتماعی
طباطبایی	الهی- شرعی	دولت اسلامی عقلانی	عدالت/ عقلانیت و حیانی
امام خمینی	الهی- فقهی	ولایت فقیه	اجرای احکام الهی
داوری اردکانی	تاریخی- فلسفی	دولت فلسفی- دینی	نقد مدرنیته، بازسازی فهم سیاست



نتیجه‌گیری و پیشنهاد

بررسی تطبیقی آرای اندیشمندان نشان می‌دهد که در اندیشه غربی، دولت بیشتر با محوریت فرد، حقوق و قرارداد اجتماعی تعریف می‌شود، در حالی که در سنت اسلامی، دولت ابزاری برای تحقق سعادت جمعی، هدایت معنوی و اجرای شریعت است. در غرب، دموکراسی و آزادی فردی جایگاه مرکزی دارد، ولی در اسلام، عدالت و معنویت و رهبری حکیمانه، محور حکومت است. همچنین برخلاف غرب، در نظریات اسلامی مشروعیت غالباً از منبع الهی و فقهی ناشی می‌شود.

پیرامون تحقق نظریات اندیشمندان در جهان غرب، آموزه‌های «آگوستین» و «آکویناس» و پیوند تنگاتنگ دین و سیاست به عنوان «فلسفه مدرسی» یا «اسکولاستیسم» در قرون وسطا بیش از چهار قرن تأثیر چشم‌گیری بر تسلط کلیسا بر جوامع اروپایی ایفا نمود؛ آموزه‌های «جان لاک»، «منتسکیو» و «روسو» به عنوان ارکان «لیبرالیسم کلاسیک»، مبنای بسیاری از نظام‌های دموکراتیک غربی از جمله قانون اساسی آمریکا شد. اندیشه‌های «مارتین لوتر» و «کالوین» منجر به شکل‌گیری پروتستانسم و آرای «ماکس وبر» در کنار اندیشه‌های فایده‌گرایانی نظیر «استوارت میل» با تأثیر از نظریات اقتصادی «آدام اسمیت» منجر به توسعه سرمایه‌داری و عقلانیت ابزاری در اروپا گردید که به اعتقاد وبر در کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری»، مذهب تازه تأسیس پروتستان در اروپا نیز بر اساس ویژگی‌های خود فرایند سرمایه‌داری در اروپا را تسهیل نمود. اندیشه‌های «جان رالز»، به عنوان مبنای «لیبرالیسم اجتماعی» زمینه‌ساز شکل‌گیری دولت‌های رفاه در اروپای شمالی در قرن بیستم گردید. نظریات «کارل مارکس» تحت عنوان «مارکسیسم» در اتحاد جماهیر شوروی به مرحله اجرا رسید و چند دهه جنگ سرد میان دو بلوک کمونیسم و سرمایه‌داری را موجب گشت؛ همچنین با تأثیر نظریات اندیشمندانی نظیر «نیکولو ماکیاولی» و «توماس هابز» عملاً «سکولاریسم» و «واقع‌گرایی» به جدایی نهاد دین از دولت در کشورهای غربی منجر شد و نهاد دین به عرصه خصوصی رانده شد.

پیرامون تحقق نظریات در دنیای اسلام نیز مدل خلافت در دوران عباسی و اموی بر مبنای اصولی از جمله بیعت، شورا و فقه سیاسی بنا شد؛ اما در عمل اغلب به سلطنت موروثی تبدیل شد. در حالی که نظریه ولایت فقیه تنها نظریه اسلامی است که در جمهوری اسلامی ایران به‌طور رسمی و نظام‌مند اجرا شده و توانست میان فقه شیعی و ساختار دولت مدرن پیوند برقرار کند.

پیشنهادهای برای تحقیقات آینده

بر اساس یافته‌های این مقاله، پیشنهاد می‌شود که تحقیقات آینده در حوزه فلسفه سیاسی اسلامی و غربی به‌ویژه به بررسی و مقایسه دقیق‌تر تأثیرات این نظریات در جوامع مختلف پرداخته و چالش‌های عملی آن‌ها در دنیای معاصر مورد بررسی قرار گیرد. برخی از پیشنهادها به شرح زیر است:

- ❖ بررسی تحلیلی تأثیر نظریات سیاسی اسلامی در کشورهای مختلف مسلمان و مقایسه آن با کشورهای غربی به‌ویژه در زمینه نظام‌های حکومتی؛
- ❖ تحقیق درباره چگونگی سازگاری نظریات دینی با دموکراسی‌های مدرن و بررسی بحران‌های نهادهای سیاسی در این زمینه؛
- ❖ مطالعه بر روی رابطه نظریات دولت و حقوق بشر، به‌ویژه در زمینه‌های آزادی فردی و نقش دولت در تأمین عدالت اجتماعی؛
- ❖ تحقیقات عمیق‌تر در مورد ولایت فقیه و تطبیق آن در جوامع معاصر اسلامی و چالش‌های اجرایی آن.

در پایان، این مقاله نشان می‌دهد که فلسفه دولت و نظام سیاسی در هر دو حوزه غربی و اسلامی، از جنبه‌های مختلف پیچیدگی‌های زیادی دارند. درحالی‌که فلسفه غربی بیشتر بر اصول قرارداد اجتماعی و حقوق فردی تأکید دارد، فلسفه سیاسی اسلامی به‌ویژه در قالب نظریات ولایت فقیه، سعی در ادغام دین و سیاست دارد. هر دو حوزه به‌طور مشترک تلاش دارند تا مسائل اساسی زندگی اجتماعی را در برابر بحران‌های سیاسی و اجتماعی حل کنند. از این‌رو، مطالعه دقیق‌تر این دو نظریه و تطبیق آن‌ها با شرایط جهانی امروز می‌تواند به‌عنوان گامی مهم در جهت رسیدن به سیستم‌های حکومتی عادلانه‌تر و پایدارتر تلقی شود. این تحقیق گامی اولیه در این راستا بوده و امیدواریم که تحقیقات آینده به‌ویژه در زمینه تطبیق نظریات سیاسی اسلامی و غربی در دنیای معاصر، به ایجاد تحولات مثبت در نهادهای حکومتی و روابط بین‌المللی منجر گردد.



فهرست مطالب

- ابن سینا، حسین (۱۳۸۳)، *الاشارات و التنبيهات*، شرح خواجه طوسی، تحقیق حسن‌زاده آملی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- آشفته تهرانی، امیر (۱۳۷۴)، *بررسی جامعه‌شناسی اندیشه‌های سیاسی ژان ژاک روسو درباره حاکمیت قانون*، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۳۳.
- اعوانی، غلامرضا (۱۳۸۶)، *معنای سیاست مدن در ملاصدرا*، مجموعه مقالات نهمین همایش داخلی حکیم ملاصدرا، تهران، بنیاد حکمت صدرا.
- آقاجانی، علی (۱۴۰۲)، *بررسی تطبیقی دولت اخلاقی در فلسفه سیاسی منسیوس و فارابی*، فصلنامه دولت‌پژوهی، سال نهم، شماره ۳۴.
- ایزدی، امیرمحمد؛ قربان‌زاده سوار، قربانعلی (۱۳۹۵)، *واکاوی مفهوم مشروعیت حکومت: بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های توماس آکویناس و خواجه نصیرالدین طوسی*، پژوهش‌های سیاست اسلامی، دوره چهارم، شماره ۹.
- بارنزوبکر (۱۳۸۵)، *تاریخ اندیشه اجتماعی، از جامعه ابتدایی تا جامعه جدید*، ترجمه و اقتباس جواد یوسفیان و علی‌اصغر مجیدی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- بهروان، حسین؛ حسینی، معصومه سادات (۱۳۹۱)، *تأملی در اندیشه سیاسی ملاصدرا*، آموزه‌های فلسفه اسلامی، شماره ۱۱.
- پولادی، کمال (۱۳۸۶)، *تاریخ اندیشه سیاسی در غرب از سقراط تا ماکیاوولی*، تهران: نشر مرکز.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۳)، *حاکمیت و آزادی*، تهران: نشر نی.
- جهانی نسب، احمد؛ پولادی، کمال؛ اسلامی، سعید (۱۴۰۰)، *نظریه دولت در فلسفه سیاسی ابن سینا با تأکید بر روش جستاری اسپرینگز*، فصلنامه سیاست متعالیه، سال نهم، شماره ۳۴.
- خواجه نصیرالدین، محمد (۱۳۵۶)، *اخلاق ناصری*، تصحیح مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری، تهران: چاپخانه زر.
- خوش‌رو، غلامعلی (۱۳۷۴)، *شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن‌خلدون*، انتشارات اطلاعات.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۶)، *دفاع از فلسفه*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۸)، *رئیس اول مدینه از نظر ملاصدرا*، مجله نامه فرهنگ، شماره ۳۱.
- دیلینی، تیم (۱۳۹۴)، *نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی*، ترجمه بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران: نشر نی.

- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۵۶)، *کلمه التصوف، سه رساله از شیخ اشراق*، به تصحیح و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۲)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، جلد دوم و سوم، به اهتمام هانری کُربن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهرآیینی، سیدمصطفی؛ نوظهور، یوسف؛ کریمی، بیان (۱۳۹۷)، *تفسیر هابز از سرشت انسان و تأثیر آن در شکل‌گیری فلسفه سیاسی او*، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی، سال دوازدهم، شماره ۲۲.
- شهریاری، شهره؛ شیرزادی، رضا؛ نوذری، حسینعلی (۱۳۹۹)، *دولت در فلسفه سیاسی جان لاک و کارل مارکس: رویکرد تطبیقی-انتقادی*، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال سوم، شماره ۱.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۹)، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، چاپ نهم، تهران: نشر کویر.
- فارابی، ابونصر (۱۳۶۴)، *فصول منتزعه*، به قلم نجار فوزی متری، تهران: مکتبه‌الزهره.
- فارابی، ابونصر (۱۳۷۱)، *سیاست مدینه*، ترجمه سید جعفر سجادی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فاستر. مایکل (۱۳۷۷)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی.
- کینلاک، گراهام. سی (۱۳۹۳)، *نظریه جامعه‌شناسی تکوین دیدگاه‌ها و پارادایم‌های اصلی آن*، ترجمه غلامرضا جمشیدی و رحیم تیموری، تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- لاک، جان (۱۳۸۳)، *نامه‌ای در باب تساهل*، ترجمه کریم شیرزاد گلشاهی، تهران: نشر نی.
- مارکس، کارل (۱۳۹۴)، *سرمایه «نقد اقتصاد سیاسی»*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر لاهیتا.
- معمارزاده طهران، غلامرضا؛ صفرمحمدلو، شیما (۱۳۹۹)، *فلسفه دولت و حکومت از دیدگاه شیخ اشراق*، فصلنامه پژوهش‌های علوم مدیریت، سال دوم، شماره ۳.
- منتسکیو، شارل دو (۱۳۶۲)، *روح‌القوانین*، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، تهران: نشر امیرکبیر.
- مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۰)، *دولت در اندیشه سیاسی فارابی*، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- موسوی، سیدرضا (۱۳۹۳)، *حسادت و سیاست: نوزیک در برابر رالتز*، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال دوم، شماره ۸.
- نیک‌سیرت، عبدالله (۱۳۹۰)، *نگاهی به دیدگاه غزالی درباره فلسفه و دین و مقایسه آن با آرای برخی از فیلسوفان غرب*، پژوهش‌های دین و علم، سال دوم، شماره ۱.
- همپتن، جین (۱۳۹۱)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر طرح نو.



- یزدانی مقدم، احمدرضا (۱۳۹۸). *عدالت اجتماعی و دولت از منظر فلسفه سیاسی علامه طباطبائی*، فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، شماره ۱۵.



References

- Hegel, G. (1979). *System of ethical life and first philosophy of spirit*. (H. S. Harris, & T. N. Knox, Trans.) New York: University of New York Press.
- Syse Henrik (2010). 'The Platonic Roots of Just War Doctring, Areading of Plato's Republic', *Diametros*, No. 23.
- Aquinas, Thomas, *Summa Theologica*, (2006), London: Cambridge University. Aquinas, Thomas, *Summa Contra Gentile* (1929), Published by Burns, Oates & Washbourne in London. Written in English
- Yurdusev, Nuri, *Australian Journal of International Affairs* Vol. 60, No. 2, pp. 305_/321, June 2006/ Routledge.
- Scroll, T (2005). "Seventeenth-century materialism: Gassendi and Hobbes" in Parkinson, G. H. R.), *the Renaissance and Seventeenth century Rationalism*, London and New York: Routledge. P. 219-238